رساله
حل ما ینحل

عبداللطیف شیروانی
آیة الله حسن زاده آملی



رساله حل ما ينحل

نويسنده:

عبداللطيف شيروانى

ناشر چاپى:

مجهول (بى جا ، بى نا)

ناشر ديجيتالى:

مركز تحقيقات رايانه‌اى قائميه اصفهان

فهرست

رساله ی حل ما ینحل

مشخصات کتاب

رساله حل ماینحل / عبداللطیف شیروانی / آیهالله حسن زاده آملی ۱۹-۷۲

برگرفته از رساله های منتشره در ده مجلد میراث (مجلد اول) ۱۳۷۳ صفحات ۵۰۹-۵۶۳

درآمد

اشاره

استاد الشعراء ابو المفاخر رازی

آگاهی های ما از این ادیب و شاعر برجسته محدود و منحصر به چند نقل کوتاه است. اولین آگاهی از منتجب الدین است که درباره ی او به عنوان دانشمندی امامی مذهب می نویسد: شیخ شمس الدین ابو المفاخر بن محمد رازی، مداح آل رسول الله و سلامه علیه و علیهم [۱].

ابو المفاخر معاصر خاقانی (م ۵۰۲) بوده و با وی مراسلاتی نیز داشته است. او همچنین از مداح کنندگان سلطان غیاث الدین محمد فرزند ملک شاه سلجوقی (سلطنت ۵۱ - ۴۹۸) بوده است. [۲].

دولت شاه سمرقندی ذیل عنوان «ذکر استاد الشعراء ابو المفاخر رازی رحمه الله علیه» می گوید: در روزگار دولت سلطان غیاث الدین محمد بن ملک شاه بوده و دانشمندی کامل و شاعر و ادیبی فاضل بوده در فنون علم بهره ای تمام داشت و او را یکی از استادان می دانند، ورای شعر و شاعری، او را انواع فضایل. و اشعار او بیشتر بر طریق لغز واقع شده و این صنعت او را مسلم است و در مناقب سلطان الاولیاء و برهان الاتقیا امام الانس و الجن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء چند قصیده دارد جمله مصنوع و متین؛ اما آنچه شهرتی عظیم یافته و اکثر شعرا در تتبع و جواب آن اقدام

[صفحه ۲۰]

نموده اند مطلعش این است:

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن

اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن

و اکابر، مطلع ها در این باب گفته اند غالبا در صنعت طلوع نیر اعظم بدین سیاق نگفته باشند و بعضی در

صنعت غروب آفتاب نیز گفته اند و جواب اکابر مر این قصیده را در ذیل ذکر فضلاء خواهد آمد. و شیخ ابو المفاخر رازی نزد سلاطین و حکام جاه و قبول تمام یافته، ابوطاهر خاتونی صاحب تاریخ آل سلجوق می گوید که سلطان مسعود بن محمد بن ملک شاه در ولایت ری به وقت عزیمت مازندران نزول کرد و لشکریان او در مزارع اهالی ری چهارپایان گذاشتند و بی رسمی و بی خبطی می کردند، ابو المفاخر این قطعه به سلطان فرستاد و سلطان لشکریان از خرابی منع فرمود و آن قطعه این است:

ای خسروی که سائس حکم تو بر فلک

برتر ز طاق و طارم کیوان نشسته است

لطفت بآستین کرم پاک می کند

گردی که بر صحیفه ی دوران نشسته است

بر تخت ری تو ساکن و از حکم نافذت

در ملک چین بمرتبه خاقان نشسته است

شاها سپاه تو که چو مورند و چو ملخ

برگرد دخل و دانه ی دهقان نشسته است

باران عدل بار که این خاک سالهاست

تا بر امید وعده ی باران نشسته است [۳].

در مجمع الفصحاء از وی با عنوان فاخری رازی یاد شده و سیزده بیت از قصیده وی در مدح امام رضا (ع) نقل شده است [۴] رازی نیز گویا تنها به نقل از دولت شاه اشارتی به وی کرده و او را فخر الشعراء خوانده است. [۵] شوشتری نیز شرح حال وی را با یاد از قصیده وی (تنها ۳۵ بیت از ۶۳ بیت) آورده است. [۶].

[صفحه ۲۱]

نویسنده عرفات العاشقین درباره ی رازی می نویسد: مفخر الکاملین مرجع السالکین، صاحب کمالات حقیقی و مجازی ابو المفاخر رازی سر در علماء عصر و مفخر فضلای دهر است به لب ذوق و کام مراد رساننده

و ... حاوی فحاوی ظاهری و باطنی، جامع مجامع صوری و معنوی است، الحق ادیبی فاضل و دانشمندی کامل است ... و این قصیده مشهور که ظاهرا تعریف برآمدن آفتاب و باطناً اشاره به روش عمل اکسیر جوانی نموده و از نتایج فکر اوست، چنین گویند که آن در مدت چهل سال به اتمام رسید و در این مدت به جهت مصرع اخیر مطلع درمانده و به آنچه ... یافته راضی نمی شده تا شبی در واقعه ای امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا (ع) او را تلقین فرمودند لهذا در مدح آن حضرت تمام کرده. و این قصیده از غایت شهرت احتیاج به اظهار بیان ندارد.

قصیده ی او در مدح امام رضا علیه السلام

همانگونه که دولت شاه و دیگران اشاره کرده اند از مهمترین یادگارهای وی همین قصیده ی معروف «بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن» است که درباره ی امام هشتم حضرت رضا (ع) سروده شده و شعرای زیادی به اقتفای آن، اشعار فراوان دیگری سروده اند. قصیده مزبور در برخی نسخه ها و از جمله شرحی که در ادامه به چاپ می رسد به اشتباه به فخررازی منسوب شده است. از جمله نسخه ای به عنوان شرح قصیده مزبور در نخستین صفحه جلد هشتم فهرست کتابخانه ملک معرفی شده و در آنجا به عنوان فخررازی یاد شده است.

با اشاره دولت شاه و دیگران تردیدی وجود ندارد که ابو المفاخر با فخر اشتباه شده و یا آن که آنطور که در فهرست دانشگاه آمده نام وی «ابو المفاخر فاخر رازی» بوده و کلمه فاخر به اشتباه فخر شده است. گذشت که مجمع الفصحاء نیز او را فاخری رازی خوانده است. قابل توجه است که در سراسر جنگی

که ذیلاً معرفی شده همین اشتباه روی داده است، همچنان که میر نظام الدین علی شیر نوایی نیز قصیده ی مزبور را به فخررازی نسبت داده

[صفحه ۲۲]

است [۱۹] آقای دانش پژوه نیز در یک مورد قصیده ی مزبور را از خاقانی دانسته و نوشته است که به غلط به امام فخررازی نسبت داده شده است [۱۴] در جای دیگری نیز قصیده به فخررازی منسوب شده است [۱۵].

در کتابخانه دانشگاه جنگی معرفی شده که حاوی قصیده ی ابو المفاخر و اشعاری است که توسط شعرای بنام، در اقتفای آن سروده شده است در اینجا عینا شرحی که آقای دانش پژوه درباره ی آن نسخه آورده می آوریم.

جنگ قصاید و غزلهای همانند فارسی یا مجمع القصاید و الغزلیات: جز مجمع القصاید یاد شده ی در فهرست آستان رضوی (۷۳۸: ۷) و جز شماره ی ۴۹۵۹/۲ ملك (ذریعه ۴۱: ۲۰) و جز آنچه در فهرست فرهنگستان شهر دوشنبه (۱۳: ۵) آمده و جز گنج المعانی ملك ۴۶۷۱) منزوی ۳۰۸۸) و جز چندین ردیف الاشعار که در فهرست همان فرهنگستان (۳۳ - ۱۵: ۵) شناسانده شده است.

دارای:

۱- شرح قصیده ابو المافخر فاخر رازی «بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن - اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن» که در این جنگ در همه جا از امام فخررازی دانسته شده است از کنز الغرائب عباسی محمود سجستانی. جز آنست که در فهرست منزوی (۳۴۴۶ و ۳۴۸۸) یاد شده و جز شرح حکیم خفائی شماره ی ۴۰۸۵ دانشگاه و نزدیک به شماره ی ۱۱ ر ۷۳۶۵ آنجا (منزوی ۱۲۴ - نشریه ۲۴۹: ۷ و ۲۵۰ و ۲۵۷ - فهرست فیلمها ۶۴۴: ۱).

آغاز شرح قصیده رازی از سجستانی: بسم الله الرحمن الرحیم:

بهترین گوهری که جوهریان نظم در سلک تحریر کشند و خوش ترین جوهری که صیرفیان سخن بر طبق عرض نهند حمد واجب الوجودی است که نحاس وجود انسانی را

[صفحه ۲۳]

از کیمیای حیات مذهب کرده و سایه ی آفتاب عالم تاب عقول را بر رئوس نفوس گسترده و سرو قدان بنی آدم را در باصر! هستی علم شان افراخته و طوطی ناطقه ی جهانی را در گلشن آفرینش از شکر زندگانی گویا ساختی و بعد بر ضمیر منیر عرفان محفل فصاحت گستری و بر خاطر عاطر روشن دلان انجمن بلاغت پروری پوشیده نماناد که روح افزا محبوبی که مرحوران خلدور بیش و سینه صافی ضمیران از خجلت سواد خالش روشن باشد سخن و کتاب است، سوادش را اگر ملایک بر بیاض دیده نهند رواست و بیاضش را اگر کروبیان در سواد دیده جای دهند سزاست خصوصا نتایج طبع افضل الشعراء ما سلف مولانا ابو المفاخر الحق هر تپش آفتاب مهر و محبت را مقطع و هر مطلعش انقطاع سلاسل درد و محنت را مقطع مقطع، هر صفحه ی بیاضش چون دل ارباب وفا مهرانگیز و بیاض هر صفحه اش چون قلوب اهل صفا محبت آمیز خصوصا قصیده ی چند که بظاهر معنی در مدح ائمه علیهم السلام در سلک نظم کشیده اند از آن جمله قصیده ای است که مذکور میشود ...

انجام: چون شرح به همان جا رسید دیگر احتیاج به ایضاح نیست باقی را به این قیاس کنند والله اعلم. نقل من کنز الغرایب عباسی بالصواب.

۲- شرح همان قصیده «به طریق اختصار و اقتصار با بیانی که اشکالی دارد.

بسمله. بال مرصع ... پیرهن. مصرع اول صفت فلک است و مصرع دوم صفت «آفتاب»

۳- خود همین قصیده.

۴- پاسخ آن

از مولانا کمال غیاث «صبح چو زد شعشعه ی شمع زمرد لدن – مشعل عالم فروز شد ز افق شعله زن»

۵- پاسخ آن از خواجوی کرمانی «قرطه ی زر چاک زد لعبت سیمین بدن – اشک ملمع فشاند شمع مرصع لگن»

۶- پاسخ آن از بابا سودائی «باز مرصع جناح کشت ملمع بدن – بیضه ی بیضا نمود مرغ طبا شیردن»

[صفحه ۲۴]

۷- پاسخ آن از ابن حسام «اطلس رومی برید ترک چون گل پیرهن – حله ی زربفت بافت گل چرخ خان ختن»

۸- پاسخ آن از انوری «صبح زرافشان چو دید درج عقیق یمن – ریخت ز صندوق رخ شده ی در عدن»

۹- پاسخ آن از هلالی «تخت مرصع گرفت شاه ملمع بدن – جیب مرقع درید شاهد گل پیرهن»

۱۰- پاسخ آن از شوقی نراقی «مشعل گیتی فروز صبح چون شد شعله زن – داد جهان را فروع شمع لکن؟»

۱۱- پاسخ آن از آقا معصوم خاوری قزوینی «خسرو خاور چو کند جوشن زرین ز تن – گشته پلنگینه پوش سحنه ی دیر کهن»

۱۲- پاسخ آن از آخوند رسول کاشی «رفت چو در آشیان طوطی شکر شکن – جلو گله زاغ شد عرضه ی این نه چمن»

۱۳- باز خود قصیده ی رازی از روی نسخه درست ...

۱۴- پاسخ همان قصیده رازی از نظام الدین احمد اطعمه «قلیه ی شامی کشید صبح ملمع بدن – هاون زرینه کوفت مطبخی سیم تن [۱۶].

بدین ترتیب روشن می شود که قصیده ی مزبور جایگاه والایی در ادب فارسی یافته است. نکته دیگر آن که تاکنون به دو شرح اشاره شده یکی همان که در نسخه ی ملک آمده و تنها ۳ برگ است. دیگری شرحی که در آغاز جنگ فوق الذکر معرفی شده

و به نقل از کنز الغرایب در آنجا آمده است. سومین شرح، شرح عبداللطیف شیروانی است که در اینجا به چاپ می رسد.

در نشریه نسخه های خطی دو نسخه از «شرح قصیده ی امام فخررازی» بال مرصع بسوخت ... » یاد شده است اما یادی از مؤلف آنها نشده است [۱۷] شرحی دیگر از قصیده ی مزبور از لسان الاطباء معروف به حکیم خفائی در نسخه ی ۴۰۸۵

[صفحه ۲۵]

(در صص ۱۷۴ - ۱۹۸) شناسانده شده است [۱۸].

در منابع مختلف تعداد ابیات قصیده ی مزبور متفاوت آمده بدین معنا که برخی از ابیات تنها در بعضی از منابع یاد شده است، استاد حسن زاده در تعلیقات همین رساله به پاره ای از آنها اشاره کرده اند.

مقتل الشهداء

اثر دیگر ابو المفاخر رازی مقتل اوست که تنها ملاحسین کاشفی در روضه الشهداء شعاری از اشعار او را از آن نقل کرده است. از اشارات کاشفی چنین بدست می آید که کار ابو المفاخر ترجمه فارسی اشعاری است که در کربلا به صورت رجز خوانده شده است. ابو المفاخر ترجمه ی آن اشعار را در قالب شعر فارسی عرضه کرده است. برای آشنایی بیشتر با این شاعر شیعی ادیب و فاضل نمونه اشعاری که کاشفی از وی نقل کرده می آوریم. کاشفی درباره ی نامه نگاری مردم کوفه به امام حسین (ع) می نویسد: و این طایفه از پی یکدیگر به تقبیل عتبه ی علیه ولایت پناهی سرافراز گشته مکتوبات را تسلیم نمودند و مضامین همه قریب به مضمون مکتوب نخستین بود. ابو المفاخر رازی در «مقتلی» که نوشته چند بیت از منظومات خود از قبل اهل کوفه آورده و دو بیت آن در اینجا به ثبت افتاد:

هیچ رائی نیست ما را جز وصال تو

هیچ

دامی نیست ما را جز خم گیسوی تو

بر عدو بگشا کمین وز دوستان نصرت طلب

ای نهاده حق تعالی در بازوی تو [۱۹].

کاشفی در جای دیگر می نویسد: و ترجمه ی بعضی از ابیات رجز قاسم بن حسن در منظومات ابو المفاخر بدین منوال ایراد فرموده است:

دل خریدار جاه خواهم کرد

جان شکر ریز شاه خواهم کرد

با اساس و لباس دامادی

عزم ترتیب راه خواهم کرد

به مهم مرکب و سر نیزه

ماه و ماهی تباه خواهم کرد

[صفحه ۲۶]

آب هندی و باد تازی را

به شهادت گواه خواهم کرد

بلبل آئین به نغمه های حزین

بانگ وا سیداه خواهم کرد

کبریا را وکیل خواهم ساخت

مصطفی را پناه خواهم کرد

با بتول و علی شکایت قوم

در حریم اله خواهم کرد [۱۴].

ایضا کاشفی اشعار ابو المفاخر را از زبان عمرو بن خالد و پسرش که در کربلا شهید شدند چنین آورده:

ای نفس عزیز ترک جان کن

ترتیب بهشت جاودان کن

از بهر شهود عرض اکبر

خود را به شهادت امتحان کن

وز شعله ی تیغ آسمان وش

اطراف زمین چو ارغوان کن

در معرکه همچو شیر مردان

سر پیشکش فداییان کن [۱۵].

شعر دیگر ابو المفاخر از قول عمر بن سعد است که درباره ی تصمیم دشوار انتخاب حکومت ری و جنگ با امام حسین یا ترک هر دو سخن گفته است:

مرا بخواند عبیدالله از میان عرب

رسید بر دلم از خواندنش هزار تعب

مرا امارت ری داد و گفت حرب حسین

قول کن که او ملک راست شور و شغب

بملک ری دل من مایل است و می ترسم

به کینه چون بکشم پادشاه ملک ادب

چگونه تیغ کشم در رخ کسی که وراست

شجاعت و نسب و علم و حلم و فضل و حسب

سزای قاتل او دوزخست و می دانم

که این چنین عمل آرد خدای را را به

غضب

ولی چو در نگرم در ری و حکومت آن

همی رود ز دلم خوف نار ذات لهب [۱۶].

کاشفی در جای دیگر اشعار ابو المفاخر را درباره ی حر چنین آورده است:

خوشا حر فرزانه ی نامدار

که جان کرده بر آل احمد نثار

زرخش تکبر فرود آمده

شده بر براق شهادت سوار

به عشق جگر گوشه ی مصطفی

برآورده از جان دشمن دمار [۱۷].

[صفحه ۲۷]

همو درباره بریر بن حصیر همدانی از ابو المفاخر چنین آورده است:

من بریر ملی پر هنرم

منم آن کس که به مردی سمرم

بنده ی آلم و بر خارجیان

نیک می دان که زهر بد بترم

دست در دامن آنها زده ام

پرده بر دشمن اینها بدرم [۱۸].

حبیب بن مظاهر در کربلا رجزی می گفت که این دو بیت در ترجمه ی ابو المفاخر از آن جمله است:

حبیب مظاهر منم مرد مرد

برانگیزم از آتش و آب و گرد

سری دارم از دوستان پر وفا

دلی دارم از دشمنان پر نبرد [۱۹].

نمونه هـای دیگر عبارتنـد از: اشـعاری درباره ی شـهادت حریره ی غلام (غلام ابوذر) سه بیت، ص ۲۴۳؛ درباره شهادت غلام ترکی، ۵ بیت، ص ۲۴۶؛ درباره ی شهادت عبدالله بن حسن، ۸ بیت، ص ۲۵۲؛ درباره ی شهادت ابوبکر بن علی، ۶ بیت، صص ۲۶۳ – ۲۶۲؛ درباره ی شهادت علی اکبر، ۵ بیت، صص ۲۷۰ – ۲۶۹.

حل ما ینحل از عبداللطیف شیروانی

رساله ی حل ما ینحل که در اینجا به چاپ رسـیده شـرحی است که عبداللطیف شیروانی بر قصیده ی ابو المفاخر نگاشته است. اساس تصحیح نسخه ای بوده که در اختیار مصحح محترم استاد آیهالله حسن زاده آملی دام ظله بوده است.

تا آنجا که اطلاع داریم نسـخه دیگری از آن در کتابخانه آسـتان قـدس رضوی به شـماره ی ۴۵۲۵ در ۵۶ برگ موجود است. میکروفیلم همین نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود می باشد. در

آنجا آمده: «حل ما ینحل»، عبداللطیف شیروانی، به فارسی در شرح شعرهای فارسی مورخ ۹۶۷ [۲۰] اما قید نشده که اشعار از کیست. نسخه ی دیگر شرح عبداللطیف در مجموعه نسخه های خطی مفتاح معرفی شده است. [۲۱] در این نسخه نیز تاریخ ۹۶۷ آمده است. در

[صفحه ۲۸]

نسخه رضوی تصریح شده که تاریخ مزبور تاریخ شرح است، بنابراین عبداللطیف را باید از ادیبان قرن دهم هجری دانست.

نسخه ی دیگری از آن به شماره ی ۵۸۵۹ در کتابخانه ی آیهالله مرعشی موجود است. در آنجا نیز قصیده از فخررازی دانسته شده و آمده است که شرح به مشخصی به نام حسن آقا تقدیم شده است [۲۲] از آنچه گذشت چنین بدست می آید که عبداللطیف خود در نسبت دادن اشعار به فخررازی مرتکب اشتباه شده است زیرا در متن نسخه ی استاد و نیز نسخه ی کتابخانه آیهالله مرعشی این نسبت آمده است.

در اینجا از استاد که با حوصله فراوان و دقت شایسته متن شرح را تصحیح کردند سپاسگزاری می کنم.

رسول جعفریان

سخن استاد حسن زاده ی آملی

این کلمه، شرح قصیده غرای نونیه منسوب به فخررازی در مدح و منقبت ثامن الحجج امام علی بن موسی الرضا علیه السلام قلم توانای دانشمندی بزرگوار به نام «عبداللطیف شیروانی مشتهر به افلاطون» است.

به خوبی در خاطر دارم که در یکی از آثار قلمی علامه اجل شیخ بهائی - قدس سره الشریف - بدین مضمون فرموده است: از کتب و رسائل امام فخرالدین رازی دانسته می شود که او متشیع بوده است.

یکی از مواردی را که شاهد گفتار آن جناب یافته ام این است که در تفسیر کبیرش در تفسیر سوره ی فاتحه در مسأله فقهی جهر به بسم الله الرحمن الرحیم گوید: « ... و ذلک

یدل علی اطباق الکل علی أن علیا کان یجهر ببسم الله الرحمن الرحیم، ان علیا علیه السلام کان یبالغ فی الجهر بالتسمیه فلما وصلت الدوله الی بنی امیه بالغوا فی المنع من الجهر سعیا فی ابطال آثار

[صفحه ۲۹]

علی علیه السلام، ان الدلائل العقلیه موافقه لنا، و عمل علی بن ابی طالب علیه السلام معنا، و من اتخذ علیا اماما لدینه فقد استمسک بالعروهالوثقی فی دینه و نفسه».

این بود عبارت فخررازی که عین آن را از تفسیرش چاپ استانبول – ج ۱ – ص ۱۶۰ – نقل کرده ام.

و مورد دیگر سخن او در عصمت حضرت صدیقه طاهره سیده نساء عالمین فاطمه بنت رسول الله – صلی الله علیه و آله و سلم – است که در نکته ۷۴۸ کتاب هزار و یک نکته ذکر کرده ام.

یکی از توفیقات نگارنده این بوده است که در علم رجال یک دوره جامع الروات اردبیلی را در محضر اعلای استاد علامه شعرانی تلمذ کرده است، آن جناب روزی در درس فرموده است: متشیع در اصطلاح کسی است که به آن پیغمبر خوش بین است و بغض و عداوت بدانها ندارد، نه این که شیعه اثنا عشری بوده باشد.

در این کلمه غرضم این است که رساله ای خطی به نام «رساله ی حل ما ینحل» در کتابخانه ی محقر این حقیر حسن حسن زاده آملی موجود است که در تاریخ ختم تصنیف آن، جمله «خموشی بجو» یعنی سنه ی ۹۶۷ ه است.

ز غیبت از پی آخر این مقال

«خموشی بجو» گشت تاریخ سال

و تاریخ کتابت آن سنه ۱۲۵۴ ه است.

این نسخه حاوی شرح قصیده یاد شده، و پس از شرح ابیاتی چند از خواجه حافظ و امیر خسرو دهلوی و سلمان ساوجی و ظهیر فاریابی

و کمال خجندی و دیگران هست و شارح همه آنها شیروانی نام برده است. در این کلمه فقط همان شرح قصیده نونیه یاد شده را با تصحیح در حد وسع بدون هیچ گونه دخل و تصرفی تمام و کمال نقل می کنیم، و پس از پایان شرح مطالبی را در چند تعلیقه به عرض می رسانیم.

[صفحه ۳۰]

رساله حل ما ینحل

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

آن خالق اشیا که جهان مجمل ازوست

زو مشکل عشاق بپایان آید

در هر ره و رسم آخر و اول ازوست

در دفتر عشق حل ما ینحل ازوست

داور او دودا از درد دل و روی زرد در راه ادراک و ارادات زاری دوری دارم.

بر مذلت گوناگونم ترحم فرمائی که با تن لاغر با توکل یا با توجه باشم.

حکم لطف به مرحمت بخش پیوسته کشف مرحمتی به ساخته به مرتبه سعی علم علم پیش نظر کشم.

الها صمدا مرا همدم آه سحرگاه و دل آگاه در حرم وصال راه ده که همواره هلاک وصالم.

درود نامعدود بر آن خلاصه ی قافله وجود و آله و اصحابه که غرض از آثار جذبه ظل الله خط دانش ایشان است.

شرح: پوشیده نماند که پنج سطری که مرقوم شد در مناجات و درود، سطر اول را حروفش مقطع است، و سطر دویم دو حرف دو حرف بهم متصل، و سطر سیم سه حرف سه حرف بهم پیوسته، و سطر چهارم را حروفش بی نقطه واقع شده، و در سطر پنجم تمام حروف تهجی مندرج است.

غرض که چون دراین رساله معانی ابیات مشکل درج افتاد اگر بعضی از صنایع در اوایل آن خرج گردد عجب نیست که نقاد حبشی پیکرش مردمک دیده الو الابصار گردیده، و دایرهای نونش طوق

مشکین در گردن فاختگان چمن ادراک کشیده.

نظم:

مرا نیز از ازل این بود تقدیر

که از قید حروف افتم بزنجیر

ز نون این سیه فامان بصد شوق

نهم بر گردن قمری جان طوق

[صفحه ۳۱]

اما بعد نموده می آید که مدت مدید و عهد بعید بود که در آینه ضمیر نقش این خیال می بست که پرده از چهره شاهد زیبای بعضی ابیات که معنی آن پوشیده است بگشاید، و تماشا کنان بهارستان معانی را گلهای رنگارنگ از خار خامه عنبر شما مه بنماید که بعضی از آن وابسته به حکایات است، و بعضی مرتبط به امثال و روایات است که حل آن ما ینحل چون اوراق طلا بزور بازوی نقاش فکر وابسته، و از طیران باوج آن بال طایران تأمل به غایت بی طاقت شکسته، و هم مگر از کرم ربانی و فیض نامتناهی سبحانی دراین دریای فکرت و به حور دقت دست پائی تواند زد، و به آشنائی آشنایان این بارگاه بساحل تقریر نجات راه تواند برد.

بیت:

غواص صفت فتاده ام در دریا

زان سر ز بدن ندانم و دست ز پا

گرنه صدف فیض دهد دست مرا

کی گوهری آورم ز بحر معنا

در این ولا محرک سلسله این داعیه به نص و تعی ها اذن واعیه نصیحت بلند قدری شد که آفتاب فهم و ادراکش از اوج کمال و برج افضال پرتو بر جمیع ذرات آفاق انداخته، و نهال مشکلات کلام منظوم و منثور را به نسیم ملایم دانش در دیده نظارگیان باغ معانی با حسن صور افراخته.

نظم:

وقت سخن همدم دلها بود

گاه بیان مرهم دلها بود

صاحب اخلاق و ضمیر منیر

در همه اطوار بود بی نظیر

سر زند از پاکی احوال او

هر چه دهد دست ز اقبال

او

ارجمند سعادتمند شهسوار معارك هيجا و آفتاب سپهر ملك سخا يعنى حسن آقا احسن الله عواقبه بالخير و العز و البقاء كه مجموع صفات جميل آيتى است در شأنش، و گوهر حسن مردمى جوهرى است از كانش.

رباعى:

آن كز ازلش ميل بطاعت باشد

در راه وفا باستطاعت باشد

گر مركب ادراك جهانه چه عجب

كو فارس ميدان شجاعت باشد

از كثرت اخلاق پسنديده بجانب درويشان آفاق مايل است، و به سخنان بلند فضلاء و علماى اسلام قايل و ناقل كه آن طايفه در ميدان موشكافى دقايق شعر اشهب دانائى تاخته اند، و به بازوى

[صفحه ۳۲]

قوت متخيله كمان تفكر كشيده و تير خرد انداخته گاهى جهت صيد غزالان اين بهارستان غزل مى سرايند، و گاهى بقصد قصايد بزرگان شست فصاحت ميگشايند، اشارت با بشارت نمود بشرح نوشتن بر تصحيح معانى قصيده مشهور امام العالم العاقل الكامل الفاضل العارف به اسرار ربانى و كنوز رموز گنج سبحانى امام فخرالدين رازى عليه الرحمه و الرضوان كه رياح نفحات معانى سعادت فرجامش نبوعى از اماكن خاطر عاطرش وزيده كه در درياى حيرت كشتى شكستگان خيال را به جمع آن معانى در گرداب اضطراب بر تخته پاره نادانى انداخته هر آينه از امواج طوفان فتوح آن ورطه ى هولناك راه تدبير بسته و طناب بند شدن لنگر چنگ و ناخن فهم از آن گسسته و جز به شرطه فضل و مرحمت توفيق ربانى و نسيم مراد الطاف و اعطاف سبحانى فتح آن وابسته نيست.

القصه حقير فقير و از مشقت روزگار دلگير

نظم:

ساكن كوى عجز و نادانى

بنده عبداللطيف شيروانى

كه بود مشتهر بافلاطون

نه درو دانش و نه علم و فنون

بدین امر مخصوص گشت و سر رفعتش از فلاک الافلاک گذشت. اکنون در

سـایه نخـل دلجوی توکلت علی الله پنـاه جسـته و در کنـار گلزار و مـا اعتصامی الا بالله قرار یافته. به تماشای نوبهار معنی دیـده گشاد و بدین بهانه ترانه آغاز نهاد حال آنکه مجنون را آتش عشق لیلی در سر بود نصحیت دوستان نیز بر آن شعله ها افزود، و فرهـاد مسـکین را هوای جان کنـدن لعل شـیرین در دل میگـذشت از طلب خسـرو نیز آتش شوقش زیاده گشت حاصل که بی اختیار ساغر و پیمانه طلبید و باده های صافی دراین میخانه کشید.

نظم:

ای شیخ مرا راه خرابات نمودی

میخواست دلم باده کرامات نمودی

از آن به بنیاد این معانی و رواج این مبانی به بازوی تقریر و چنگ تحریر گشاد و فرهاد وار به تیشه فولاد فکرت کاسه سر را به خیالات جوی شیرین معانی رونق داد که همه الرجال تقلع الجبال.

و بعد از شـرح قصـیده ی مذکور بعضـی ابیات که ما بین مردم مشـهور بود که وجود معانی آن همچو عنقا نایاب است و چون خورشید تابان در نقاب حجاب بر طبق طبق عرض نهاد و این

[صفحه ۳۳]

رساله را حل ما ینحل نام گذاشته قبول و مقبول باد برب الحشر والمیعاد و عندالله حصول المراد.

تنبیه: بر مو شکافان رشت های نظم، و غواصان گوهر دریای حزم مخفی و محجوب نیست که باعث مبادرت بر این امور خطیر به شـیوه جرات در کشف عـذار مسـتورات حجله ی ضـمیر به انامل کنایه و اسـتعاره اظهار معانی پوشـیده ابیات بزرگان دین و اسـرار مسـتور علمـای یقین است که مبـدء ظهور حالاـت و گشاینـده تتق کراماتنـد زبـان ایشان ترجمان غیب است، و حکایات ایشان کلام بی عیب، و کسی تا علامت تعلقات از دست و

پـای ادراک نگشایـد به نفخه ای از نفخات ریاض انفاس متبرکه این طایفه که از جمیع علایق وارسـته انـد مشام عقول را معطر ننماید از آن سـبب که تا کسی به کیفیت باده ایشان مخصوص و ارجمند نگشته از زبان حال ایشان ممکن نیست که محفوظ و بهره مند گردد.

شعر:

منما لاف که مخصوص شدم پیش نکوئی

گر ترا نیست ز همرنگی او حالت و بوئی

گر نه پاکی چکنی میل برخساره جانان

چه نشینی بصبا گر نه گل غالیه بوئی

درد چون نیست ترا پیش طبیبان ز چه نالی

در جگر زخم نداری صف عشاق چه جویی

و اکثر این طایفه را بواسـطه قوت دین کشف معانی عین الیقین دست داده و صـیقل هلال شـرف اسـلام آینه ضمیر ایشان را از کدورت غش و غل بر افلاک شـرع پاک کرده آنچه از الهامات عالم بالا در آن آئینه جلوه نما میگردد آنرا نوری و صـفائی و طلوع و ضیائی باشد و طایفه ای که محرم و از انوار خورشید درخشان مسلمانی اند به نص و من یتبغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسـرین هر آینه قلوب آن نامقبولان را که به زنگ کفر تیره گشـته به ظلمت خسران و زیان روز جزا و ضلالت دنیا، حتی توانا آلوده ساخته و چون خدنگ بخون و خاک آغشته و از کمان توفیقشان به فرسنگها دور انداخته نه از ایشان بعـد از رفتن از دنیا اثری مانـد، و نه در دفتر صـحایف دانش کسـی از ایشان خبری خواند، الا طایفه ای که مشـعل توفیق رفیق ایشان گشته رخت هستی از موج خیز فنا بساحل بقا رسانیده اند و کشتی زندگانی را از غرقاب عدم به

بادبان این سخن گذرانیده.

مثنوی:

تا نگوئی سخن وران مردند

سر در آب سخن فرو بردند

چون بری نام هر کرا خواهی

سر بر آرد ز آب چون ماهی

[صفحه ۳۴]

و چند اشکال دراین قصیده بود که در وقت شرح نوشتن باعث سرگردانی نمود:

اولا آنکه کاتبان بیهوده نویس بمرور ایام نافهمیده و در صورت تجنیس کوشیده بودند و نوشیده را چون پوشیده نوشته.

نظم:

حور را کرده رقم جور آسا

چشم از ارقام بدش خشم نما

کرده کلکش رقم چار چو خار

یار را تفرقه ناکرده زنار

دویم آنکه در ابیات قصیده تقدیم و تأخیر بسیار بود چنانکه ابیاتی که در صفت صبح است پهلوی ابیات مدح و صفت ناقه نوشته بودند، و آنچه در تعریف شب است در ذیل ابیات امثال و حکایت رقم نموده.

القصه آن سخنان را از هر جانب فراهم آورده پهلوی هم شاهدان معانی را جای داده و صفهای ایشان را آراسته ساخت و مجموع را که چون اوراق خزان بر اطراف بستان از تندباد کاتبان غلط نویس پریشان و ابتر بودند فراهم آورده در نظر عاشقان آن را برنگ و روی زرد و دل پردرد نمود، و غلط های این طبقه را که حیوان کاتب ملکه روز محشر عاتب اند (کذا) بقدر امکان اصلاح کرده از روح پرفتوح آن امام و عالم ربانی رحمه الله علیه استدعای فیض می نماید، و پرده حجاب از آفتاب معانی به دستیاری خامه می گشاید، بالله التوفیق فی کل حین و طریق.

قصیده مذکوره

اشاره

۱ بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن

اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن

۲ صفحه صندوق چرخ گشت نگونسار باز

کرد برون باد صبح مهره ی مهر از ذهن

۳ شعله ی خاور گرفت از سر کبریت دود

دوده فرو شست پاک دور شعاع زبن

۴ صبح برآمد

ز کوه دامن اطلس کشان

چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن

۵ تا یزک باد صبح دست بیغما نکرد

چاک نزد پرنیان بر تن نازک پرن

۶ بزم صبوح صبا ذوق نفیس عرب

شوق نسیم مسا بودی اویس قرن

۷ در نظر مردمک چون تره زاری سپهر

روشنیش کو کنار تیرگیش پر پهن

۸ پر پهن آسمان راست چنان طوطئی

کز طرف بچگان باز کند پر پهن

۹ قاضی شب را سواد در فرح از حله باف

منسی غم را دبیر در شطوی خامه زن

[صفحه ۳۵]

۱۰ گوشه پروین نهاد توشه بر انبان دل

تحفه ی آن خوشه داده بیگره و بی شکن

۱۱ اختر اوج ارغوان آمده در زعفران

وز لب چونان ناردان آمده در نارون

۱۲ شمس چه آن نقره خنگ راند بمیدان فجر

زهره ی زهرا بماند چون خر تر در لجن

۱۳ کوهه دستان سرو سوخته در مجمره

ران قریب حمل دوخته بر باب زن

۱۴ چون تف آتش فتاد از کف مغرب در آب

زلف بنفشه برست از گلوی یاسمن

۱۵ چرخ چو پروانه بود قطب چو شمع از قیاس

جرم ز حل چون دخان دور قمر چون لگن

۱۶ صولت بهرام را هر شهی در نگین

دولت کیوان پر دلو تهی در رسن

۱۷ ناخنک جوشنی در بر بهرام شب

از شفق بهرمان و ز افق برهمن

۱۸ نور چراغ سهیل گوهر تاج قباد

ششتری مشتری طرح تخت پشن

۱۹ دوش دگرباره داشت طارم نیلوفری

در تک طاسی دو فرد بر سر نقش سه زن

۲۰ زهره چو خاتون خلد خنده زنان در نقاب

ماه چو طاووس نر جلوه کنان در چمن

۲۱ رود ره کهکشان جاده ی کوفته

از لب دریای چین تا در شهر ختن

۲۲ خامه ی تیر از کمان بهر نظام جهان

بر کمر توامان یافته در عدن

۲۳ دایره اژدها بر تن گردون کمند

نایره ی فرقدان در چه هامون شطن

۲۴

ماهی چون پیلتن گشته پلنگینه پوش

کژدم چوب پشن رسته دو افعی ز تن

۲۵ قبه ی خضرا بوصف هم صدف و هم گهر

قامت جوزا بشکل هم صنم و هم ثمن

۲۶ جسم شب تیره را هم برص و هم جذام

چشم شب خیره را هم سبل و هم و سن

۲۷ بر فلک و بر هوا ریخته و بیخته

لؤلوی لالا بکیل عنبر سارا بمن

۲۸ مهر بخوناب گرم غرقه شده چون حسین

صبح بالماس قهر کشته شده چون حسن

۲۹ این شده چون عقل و روح لقمه انواع نقل

وان شده چون جد و باب طعمه ارباب ظن

۳۰ هر که دمی با شما رطل گران نوش کرد

دیده عقلش ندید دل به بلا مرتهن

۳۱ سایه ذات خدای پایه ی فر همای

پاره نفس رسول چاره کت حزن

۳۲ درهم انگیخته مرهم آمیخته

از نمک امتحان و ز جگر ممتحن

۳۳ خورده جگرهای خویش بر خطواتش زمین

کرده ستمهای سخت بر حلواتش ز من

۳۴ شاهد لولاک را روضه ی پاکش سکون

زاید افلاک را حضرت پاکش سکن

[صفحه ۳۶]

۳۵ حاسد شوم اخترش مرده ولی در عذاب

قاصد بد گوهرش زنده ولی در کفن

۳۶ اسم تباهیست ظلم نزد هنر بر امام

نام الهی است حشو نزد خرد بر دلن

۳۷ برد مرا بارگیر بر سر هنجار طوس

راهبری چون صراط راست روی چون لجن

۳۸ کشتی دریای خاک لنگر بیت شواک

در جبل و در مغاک خار و خور و خاک کن

۳۹ کرده ز خارا خمیر همچو امیر غدیر

و ز کف او پر فطیر پشت تنور دمن

۴۰ زنگی تفج قوی ترک میان شگرف

گردن او چون کمان سینه ی او چون مجن

۴۱ تافته ریسمان گیسوی دنبال او

او بحریر خطا درزی سوزن شکن

۴۲ نار دوان در فراز آب روان در نشیب

باد وزان در کتام خاک گران در

عطن

۴۳ شسته بصابون دوش باقی اشنان چاشت

بوقلمون دلش بی کسل و بی شجن

۴۴ روغنش اندر جوال تعبیهای کتف

گردنش اندر چرا قائمه ای از برن

۴۵ لقمه اندام حرب خرقه آرام ضرب

چون مه مشکین عذرا چون بت سیمین ذقن

۴۶ نیک رفیقی چو عمر خوب حریفی چو جان

نادره ای چون مراد بوالعجبی چون سخن

۴۷ نضنضه او رضا داده سر اندر قضا

عشق مدیح رضا بسته چو بر خویشتن

۴۸ شه رخ مات از نفاق بدر هلال از محاق

کعبه دور از دیار عید بعید از وطن

۴۹ در صف میدان حرب جمجمه مرکبش

نان دل و قوت جسم با نمک ذوالمنن

۵۰ عصمت پالوده را روشن و صافیش جام

تهمت آلوده را دردی فانیش دن

۵۱ او بسر کوثر است چشمه از آنجا گشاد

چشمه از ابروی او بر گذر انجمن

۵۲ سلسله معجزش داشت بزنجیر و زنگ

مالش نیرنگ را ضیغم دشمن فکن

۵۳ تا بتو قربت نجست وز تو عنایت نخواست

ز افعی چوبین نکرد صاحب سلوی دهن

۵۴ با تو بر آمیخت راز عطسه آدم شبی

مغزش از آن غنچه کرد کار نگار ختن

۵۵ مادر انگور را کز دل بریان خویش

داد ز پستان غیب بر در بستان لبن

۵۶ قنبر آنم که گفت قصه او بارها

پیش ذلیپ از ذهاب تا نستاند ثمن

۵۷ حوصله دشمنش حاصل حجت نداشت

خارش نر مادگی تازه شده چون زغن

۵۸ کرده در ابنای جنس فاتحه نام او

آهن و پولاد موم، آتش سوزان سفن

۵۹ ابروی طاقت چراست جفت زره از گره

لاله لعلت ز چیست رخ همه چین در سفن

[صفحه ۳۷]

۶۰ نیست ازل را بقطع بی تو روان هیچ فن

نیست ابدر را بحکم بی تو روان گنج حکم

۶۱ اخر این صدره را نغمه نعت شماست

لحن خوش راه راست هر سحری بر فنن

دار حدیثی بره

در دهن ازراع چیست چون تو نداری برن

۶۳ خصمک فیما مضا و ان قضا نحبه

ینتقم الله منه دونک لا تعجلن

حالا شروع در شرح قصیده میرود امید که زبان به سهو و خطائی جاری نگردد.

بیت ۰۱

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن

اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن

از بال مرصع، غرضش لوح زبر جد فام فلک است که بلآلی کواکب مرصع شده. و از مرغ ملمع بدن غرض پیکر آفتاب است که صاحب لمعه است. و چون طلوع آفتاب زرین طناب باعث پنهان گشتن انجم و شهاب است هر آینه لفظ بسوخت دلالت بر نایاب گشتن انجم ثابت میکند.

یعنی چون مرغ ملمع آفتاب رخسار آتشین ظاهر کرد. جمیع کواکب چون پروانه بر شمع آن سوختند و بر اثر آن شعله دیگر رخساره تابان بر نیفروختند.

نظم:

تو آفتابی و خوبان همه ستاره صفت

به پیش پرتو روی تو هنچ ننماید

و از اشک زلیخا نیز غرض کواکب فلک است که در حسرت یوسف مهر که چهره در چاه مغرب نهفته بود صبح اشک زلیخای فلک فروریخت.

و اینجا از یوسف گل پیرهن غرض لباس آل شفق تواند بود که آفتاب صباح دربر کرده واز گریبان آن پیراهن آل چون غنچه سر بدر کرده.

و تواند بود که این تشبیه اضمار که بظاهر اینحال و پیراهن شفق آل اشارتی نرفته هر آینه اگر در تفصیل معانی این ابیات بکوشد هر بیت از آن رساله ای و هر لفظ از آن طومار و قباله ای. اما طریق اختصار اختیار نموده نعت معنی گفته میگذرد که حدیث خیر الکلام قل و دل مشعر بر اشعار اشعار آن است تا فضلا را چه بخاطر رسد.

بیت ۰۲

صفحه صندوق چرخ گشت نگونسار باز

کرد برون باد صبح مهره مهر از دهن

[صفحه ۳۸]

چرخ را به صندوق پر جواهر تشبیه کرده اند از نگونسار شدن غرض خالی گشتن وی از جواهر است که اشارت بروز است و ناپیدا شدن کواکب.

اما دغدقه در لفظ صفحه میشود زیرا که بی آن معنی تمام است که گوید صندوق چون درج چرخ نگونسار شد و جواهر آن هر سو نثار شد.

دیگر چون سطح فلك کری است و بر جسم کری صفحه اطلاق نتوان کرد اما ظاهرا صفحه بالا و صفحه ی زیر جهت صندوق فلك تعیین میفرماید تا این معنی اخذ کرده شود که آن صفحه که فوق الارض است بواسطه لمعه آفتاب جواهرش ننموده و فروریخت، و آن صفحه فلك که تحت الارض است و شعاع خورشید از آن بعید و کره ی خاك در میانه ی حایل و آن جانب به ظلمت مایل مقرر که جواهر کواکب آن بحال خود خواهد بود بنابراین قید صفحه صندوق شده باشد.

و مصرع دویم که گفت: «کرد برون باد صبح مهری مهر از دهن» در اصطلاح باد مهره آن مهره سفید را گویند که در نزد ابدالان میباشد گاهی آنرا بطریق نفیر می نوازند اینجا تشبیه مهر بدان نموده به مناسبت باد صبح و نسیم صباح که تازه کننده ی غنچه ای ارواح است.

هر آینه معنی آن شد که چون درج چرخ جواهر خود فروریخت باد صبح مهره ی مهر از دهن بر انگیخت.

بیت ۰۳

شعله خاور گرفت از سر کبریت دود

دوده فروشست پاك دور شعاع زبن

از شعله خاور غرضش آفتاب است که خاور مشرق را گویند و خاك را از شعله آفتاب به کبریت احمر تشبیه کرده اضمار است که به ظاهر آن اشارت نیست یعنی آفتاب مشرق از سر کبریت خاك دوده شب را دور ساخت. و مصرع دویم همان مصرع اول را می پرورد که ز بن در لغت ابر سرخ را گویند یعنی

آتش شفق دوده ی شب را از دور خود که اشارت به افق است فروش است و از شنگرف او لاله و ارداغ سیاهی بدور افتاد گلها رست.

بیت ۰۴

صبح برآمد ز کوه دامن اطلس کشان

چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن

غرض نمایان گشتن روشنائی صبح است از جانب کوه، و از دامن اطلس غرض برق و ضیاء اوست بر سطح کوه و چهره ی خاک که گویا چون محبوب خرامان دامن کشان می آید. و غرض از نفس جبرئیل باز همان دم صبح است که از دهن اهرمن تیره روی شب بیرون می آید و

[صفحه ۳۹]

طلوع مینماید.

و اینجا بعضی صافی طبعان روشن ضمیر را دغدغه به خاطره راه یافته که از گلوی اهرمن که دیوی بود نفس جبرئیل بیرون آمدن مناسب نیست که نفس جبرئیل بغایت مکرم، و دهان اهرمن بغایت زشت و درهم است شعر:

کجا توان گل رویت بلاله کرد برابر

که او ز خاره برون آید این ز سیم زند سر

فی الواقع مکان تعرض مینماید. اما از جانب قایل جواب آن است که به جهت ظلام کفر همیشه نفس جبرئیل امین از جانب رب العالمین باعث بود و با نفاس قرآن معلم آن دانش آموز مکتب خانه علم سبحان الذی اسری بعیده لیلا بوده اوراق می گشود اینجا نیز به آن مناسبت صبح با نفاس عیسوی رفع ظلام اهرمن شب تیره رو مینماید هر آینه آن تشبیه به حال خود و مدیح مقال خود است هر آینه معنی آن شد که شاهد صبح از کوه دامن کشان ظاهر گشته جهت منور نمودن کاینات چون نفس جبرئیل امین از گلوی اهرمن شب بیرون آمد تا فضلا چه فرمایند؟ اللهم أغثنی

بیت ۰۵

تا یزک باد صبح دست بیغما نکرد

چاک نزد پرنیان برتن نازک پرن

غرض از یزک باد صبح لشگر سحرگاه است که دست به یغمای هندوستان شب دراز کرده از این جهت پرنیان

بر تن نـازك پروين چـاك كرده شـد كه معنى پرنيـان در لغت خلعت است و پرن به معنى پروين آمـده كه تركـان او را اوركر گويند.

هر آينه معنى اين بيت آن شـد كه تـا عسـكر سـحر دست به يغمـا نى فراشت پروين چـاك در گريبان خلعت خود نينـداخت از چاك گشتن غرض تغيير اوست.

بيت ۰۶

بزم صبوح صبا ذوق نفيس عرب

شوق نسيم صبا بوى اويس قرن

تعريـف نسـيم صبا مى نمايـد كه بزم صـبوح او ذوق نفيس عرب بود كه حـدى عرب كه شـتر را برقص درمى آورد مشـهور و معروف است چنانكه شيخ گفته شعر:

نه بينى شتر بر حدى عرب

كه چونش برقص آورد در طرب

شتر را چه شور طرب در سر است

اگر آدمى را نباشد خر است

و شوق باد سحرگاه را ميگويد كه چندان لطافت داشت كه بوى اويس قرن ازاو هر كسى ميشنود.

[صفحه ۴۰]

و قصه نسـيم اويس قرن چنان مشـهور است كه آن مرشد دين كه صاحب خرقه اوليا است و مجموع مشايخ را پيشوا با آنكه در زمـان سـعادت مقرون حضـرت رسـالت مآب عليه افضل الصـلوات و اكمل التحيات بود اما غايبانه ايمان آورد و بحضور موفور السـرور آن حضـرت مشـرف نگشت زيرا كه مـادرى پيرى داشت و دانه هاى خـدمت او را در مزرع دل مى كاشت و به جهت رضاى والده از آفتاب جمال آن سـر و الضـحى و سـياه موى و الليل اذا سـجى محمد مصـطفى ص محروم گشـته صبر و تحمل مينمـود كـه از جـدائى وى مـادرش را بيم فـوت بـود كه از شـير شـترى كه مى پرورد قـوت هر روزه او را مى آورد و حضـرت رسالت صلى الله عليه و على آله و

سلم همیشه از گلهای اخلاص اویس قرن و ایمان آوردن وی بصورت احسن چمن خاطراش را شکفته داشتی و در وقت وزیدن صبا روی بجانب یمن کرده گفتی از اینجانب بوی آشنایی میآید که هر زمان جان و دلم از آن نسیم می آساید که نفخ های محبت می افزاید.

مطلع:

خوشا نسیم که از کوی دوست می آید

ز کوی دوست چه عطر نکوست می آید

اکنون قصه اویس قرن و بوی خوش آن چمن به وجه احسن و لطافت ظاهر و مبرهن گشت.

بیت ۰۷

در نظر مردمک چون تره زاری سپهر

روشنیش کو کنار تیرگیش پر پهن

دراین بیت سپهر را به تره زاری تشبیه نموده که روشنائی سحر بمنزله کوکنار او باشد که کوکنار خشخاش دانه دار است و به دانه ای انجم مناسبت دارد، و تیرگی و سبزی آنرا پر پهن گفته که بحسب معنی لغوی پر پهن میان زمستان و روزهای تیره را گویند.

هر آینه معنی آن شد در نظر مردمک تره زاری بود فلک که روشنی درو خشخاش بود و سبزی و تیرگی درو شب گوهر پاش.

و در بعضی لغت پر پهن به معنی خرفه آمده است که ترکان بدو سمزاوت میگویند و فی الواقع دراینجا که صحن فلک را به تره زاری تشبیه نموده پر پهن بدان معنی مناسب می افتد تا فضلا چه فرمایند.

بیت ۰۸

پر پهن آسمان راست چو آن طوطئی

کز ظرف بچگان باز کند پر پهن

[صفحه ۴۱]

پر پهن تخت گاه را نیز گویند و پر پهن دویم که در آخر این بیت واقع شده به معنی پر ها پهن نمودن طوطی است.

هر آینه معنی بیت آن شد که تخت گاه آسمان در صبحگاه چون طوطی سبز گشته که بجانب بچگان پر را پهن نماید و به

تشبیه اضمار بچگان طوطی کواکب خواهند بود یا بیضه های کواکب که در زیر پر خود گیرد و چون کواکب از فلك زاینده شدند مانند شکوفه از درخت هر آینه تشبیه چندان دور نمی نماید.

بیت ۰۹

قاضی شب را سواد در فرح از حله باف

منسی غم را دبیر در شطوی خامه زن

بحسب استعاره میفرماید سواد قاضی شب در فرح بود از حله بافتن روز که حله قماش سفیدی است از بهشت در لغت و بعلم رمل صورت فرح را قاضی رمل نیز میگویند و آن از صنایع شعر است که بدان گونه الفاظ مناسب را پهلوی هم جای دهند. دیگر منسی غم یعنی صاحب نسیان غم که برآمدن صبح باعث فراموشی شب غمست. و غرض از دبیر که در شطوی خامه زن گفته همان دبیر شب است، و شطوی عرب او تار کتان سفید را گوید.

هر آینه معنی این شد که سواد شب از صبح حله باف شده و منسی غم را دبیرش در کتان سحرگاه خامه زن گشته که غرضش مبدل گشتن آثار شب ظلمانی است تباشیر چون شیر صبح نورانی.

بیت ۱۰

خوشه پروین نهاد توشه بر انبان دل

تحفه آن خوشه داد بگیره و بیشکن

یعنی از خوشه پروین که چون مروارید غلطان است یا چون گندم خوید بریان دل توشه ی خود برداشت و بر طبق آرزو گذاشت و طرفه آن است که هرگاه کسی عقد دری به شخصی فرستد البته آنرا در جائی گره میزند دیگر اگر شخصی خوشه خوید بر آتش بریان نمود در محل اکل البته آنرا می شکند که دانهای او ظاهر شود، اما این خوشه پروین بیگره و بیشکن به ارباب حال و اهل دل وصول یافت و به نظاره وی هر که آثار صنع دید شتافت.

بیت ۱۱

اختر اوج ارغوان آمده در زعفران

و ز لب چون ناردان آمده در نارون

غرض از اختر اوج آفتاب است زیرا که چون آفتاب بر اوج فلك رسید که آن را نصف النهار گویند

منجمان صفحه ی شمسی تقویم را ملاحظه نمایند که در نصف النهار آنروز هر کوکبی چه مقدار از بروج اثنی عشر قطع نموده و در آن محل که خورشید اوج دارد حکم بر سایر کواکب و منسوبات او نمایند از بعد و قرب و سعد و نحس. و مهر که نیز اعظم است تا فراز تحت فلك قرار نگیرد سایر کواکب سبعه را تأثیرش صورت نپذیرد چون کلی دراین نصف روز مهر جهان فروز است و او را منجمان در اصطلاح اختر اوج گویند. و گاه باشد که آفتاب در حین طلوع و غروب بغایت سرخ نماید چون طشت زرین پرخون و یا چون جامی پر از باده ی گلگون به واسطه ی کثرت بخارات که از روی زمین مرتفع گردد و به مابین بصائر و جرم آفتاب حایل

آمد و در نظر سـرخ نماید اینجا همان حال سرخ بودن آفتاب را بیان می کند که اختر اوج ارغوان آمده در زعفران. و غرض از زعفران اینجا ابری چند باشد که در مشرق از شعله آفتاب نورانی چون رخ عاشقان زعفرانی می نماید و اشارت به بیرون آمدن مهر ارغوان چهر است در ابرهـای زرین مشـرق، و از لب چون نـاردان یعنی دانه نـار و بـاز همـان لب خورشـید را در آن حـال ملاحظه نموده و گفته آمده در نارون. و در لغت نارون به معنی گلنار آمده و نارون اشجار راست را نیز گویند.

و غرضـش بودن خورشـید است در میان خطهای شـعاعی خویش بطریق تذروی که در میان اشجار درآید، و یا چون گل سرخ شکفته که از میان شاخها خود را بنماید تا فضلای موشکاف را چه بخاطر رسد.

بیت ۱۲

شمس چه آن نقره خنک راند بمیدان فجر

زهره ی زهرا بماند چون خر تر در لجن

غرض از خنک نقره طلوع و سفیدی صبح است که بر فراز آن فرس شمس سوار گشته به میدان فجر مرکب راند، زهره زهرا با همه روشـندلی و ضـیاء چون خر تر در لجن مانـد که لجن در لغت آن گـل را گوینـد که بغایت تیره و تار باشـد و مکان غرقه گشتن حیوانات بردبار.

هر آینه معنی آن شـد که چون آفتاب بر مرکب سـیماب صـبح سوار گشـته بمیـدان فجر گردون خرامید زهره ی زهرا با وجود همه ضیاء چون خر تر رخت وجود خود را در گل نا پیدائی کشید که دیگر از خود اثری ندید.

بیت ۱۳

کوهه دستان سر و سوخته در مجمره

ران قریب حمل دوخته برباب زن

[صفحه ۴۳]

گویا غرض از کوهه ی دسـتان سـرو، شاخی چنـد است که از بدن سـرو برآمده است و او را در مجمره شب سوخته می گوید که دود ظلمت بر آن مشـعر است. و باب زن در لغت سیخ کباب است که طناب شعله زرین آفتاب را بدو تشبیه کرده که گویا گوشت ران حمل را بـدان سـیخ کباب می کننـد که ران حمل قریب او بود و علامت آفتاب در حمل بودن است که اشارت به فصل بهار طراوات شعار است و محل مساوات لیل و نهار.

هر آینه معنی آن شد که سرو در مجمره ی فلک سوخته شد که ران حمل بر سیخ شعله آفتاب دوخته گردید.

و بر ارباب ادراک و طبایع ادراک پوشـیده نمانـد که تا غایت ابیات تعریف صـبح بود بر صـحایف کافور بار اکنون به خامه ی

عنبر شمامه صفات شب سیه می نماید در

اشعار تا واضح باشد.

بیت ۱۴

چون تف آتش افتاد از کف مغرب در آب

زلف بنفشه برست از گلوی یاسمن

غرض از تف آتش خورشید است که در آب مغرب افتاده. و لفظ رست و رستن به معنی روئید و روئیدن است. و از زلف بنفشه غرض ظاهر گشتن شب ظلمانی است از گلوی یاسمن سفید روز.

هر آینه معنی آن شد که چون آتش مهر از کف مغرب در آب افتاد یعنی در تحت الارض، زلف بنفشه شب از حلق یاسمن روز رسته سنبل گشاد و ناف های عنبر در مجمر نهاد.

بیت ۱۵

چرخ چو پروانه بود قطب چو شمع از قیاس

جرم زحل چون دخان دور قمر چون لگن

غرض از پروانه بودن چرخ طریق گشتن اوست بر دور نقطه قطب که آن را به شمع تشبیه کرده جهت دور فلک برگرد آن و خط محور چون بدن شمع و روشنی قطب چون شعله وی دیگر جرم زحل را جهت سیاهی دخان آن شمع گفته، و قمر را چون لگن سیمین که شمعدان است.

هر آینه معنی آن شد که شمع قطب روشن بود چون قمر، و دود آن شمع زحل بود و پروانه آن فلک که بر دور قطب می گشت، تا فضلا چه گویند.

بیت ۱۶

صولت بهرام را مهر شهی در نگین

دولت کیوان پیر دلو تهی در رسن

غرض از صولت بهرام که گفته بزرگی آن پادشاه است به مناسبت نگین اما تعریف مریخ است که

[صفحه ۴۴]

یک اسم او بهرام است، و از نگین غرض خاتم حلقه فلک است، و مهر شهی ماه را گفته که بر حلقه آن خاتم است، و از

دولت کیوان که گفته دلو تهی در رسن داشت غرضش نکبت اوست که برعکس حال آن را دولت گفته زیرا که مثل مشهور است که برعکس نهند نام هند و کافور، چون دلو از بروج خانه زحل است بنابراین این دلو تهی فلك را بدو منسوب نموده.

هر آینه معنی آن شد که مریخ پادشه وار مهر شهی از ماه بر خاتم فلك نموده و نحوست کیوان جز دلو خالی در رسن شهاب نداشت که تشبیه اضمار است.

بیت ۱۷

ناخنک جوشنی در بر بهرام شب

از شفق بهرمان وز افق برهمن

ناخنک جوشنی اسم قماشی است که بوم آن سیاه است و گلها و نقطه ها بر آن چون شکوفه به سفیدی بافته که از آن تشبیه غرض سیاهی شب و سفیدی کوکب است و آن قماش را خلعت بهرام شب میگوید و بهرمان یاقوت سرخ را گویند و قماشی که یاقوتی باشد و حریری که منقش باشد آنرا نیز گویند و صیغه ی مشترک است که اشارتی است به شفق شامگاه و برهمن دانش آموز هندوان را گویند که افق را به واسطه ی سیاهی که بر اطراف اوست بدان تشبیه نموده.

هر آینه معنی آن شد که خلعت منقش در بر بهرام شب از پرده ی یاقوتی و از سیاهی افق برهمن طیار گردیده که

اشارت به الوان شب می نماید از سیاهی و سفیدی کواکب، تا فضلا چه فرمایند.

بیت ۱۸

نور چراغ سهیل گوهر تاج قباد

ششتری مشتری مطرح تخت پشن

نور سهیل که باعث رنگ یاقوت و لعل و عقیق است، و از گوهر تاج قباد لعل و یاقوت اراده نموده، و مطرح مکان طرح را گویند، و پشن اسم پادشاهی است.

هر آینه معنی آن شد که در آن شب نور سهیل همچو گوهر تاج قباد بود، و ششتر در لغت صاحب جرات را گویند که آنرا به مشتری نسبت داده که طرح افکن تخت پشن گشته که اشارتی به بلندی قدر و رفعت مشتری است که فلک ششم بدو متعلق است و رونق بازار پشن را طرح کرده و طرح اینجا به معنی معطل آمده تا واضح باشد.

بیت ۱۹

دوش دگرباره داشت طارم نیلوفری

در تک طاسی دو فرد بر سر نقش سه زن

[صفحه ۴۵]

طارم نیلوفری قصر فلک است. و تک در لغت به معنی دویدن آمده که گفته اند:

نظم:

سمند بادپا از تک فروماند

شتربان همچنان آهسته می راند

و تک و ته و زیر نیز واقع شده از کوزه و دریا و خم و هر چه ظرفیت را شاید چنانکه نظم:

در تک دریاچه شوی غوطه زن

گوهر غلطان دهدت چون سخن

و بر فلک سه کوکب هست که مثلث واقع شده اند و مساوات مابین ایشان یک مقدار که اگر خطی از کوکبی به کوکبی اخراج نمایند مثلثی متساوی الاضلاع حاصل آید به سه زاویه غیر قایم و آن سه کوکب را سه خواهران گویند که هر سه

نورانی و سیم انـدام واقع شـده چون سه محبوبه ی حور لقـا بـا روی های زیبا و دل ارا و از دو فرد بر فلک غرض آفتاب و ماه است که مثل خود ندارند و در

فیض و نوربخشی فرد واقع شده اند.

هر آینه معنی آن شد که دو شینه فلک در ته طاس دو فرد داشت که اشارتی به غروب آفتاب و ماه است، و بر جانب بالای طاس که لفظ سر اشارت بدانست نقش سه زن را داشت که همان سه کوکبند یعنی بزاد فرید باز چرخ کعبتین مهر و ماه را در بن طاس افکنده از زیاده بازی نقش سه تار تخته بالا می نمود که بهرحال برین صحیفه تابع او باید بود.

رباعی:

بیهوده بهر طرف نمی باید تاخت

باینک بدور زمانه می باید ساخت

این طاسک چرخ و کعبتین انجم

هر نقش که می نماید این باید باخت

بیت ۲۰

زهره چو خاتون خلد خنده زنان در نقاب

ماه چو طاووس نر جلوه کنان در چمن

زهره زهرا را مانند حورای خلد در نقاب شب خنده زنان می گوید یعنی از نقاب زلف مشکین شب گوهرهای دندان از کواکب می نمود و تابان و درخشان بود، و ماه را در چمن فلک به طاووس نر تشبیه کرده که از کواکب آیینهای دم طاووس ظاهر ساخته جلوه نمائی آغاز نهاده بود.

بیت ۲۱

رود ره کهکشان جاده کوفته

از لب دریای چین تا در شهر ختن

غرض از رود ره کهکشان و جاده کوفته سفیدی اوست که چون جوی آب و سنگهای کواکب در آن

[صفحه ۴۶]

میان با آب و تاب می نماید که همچنین راهی است کوفته در سبزه زار گردون، و جوئی است روان از کواکب به سنگها مقرون، و از لب دریای چین غرضش دامان افق است که چون دریا دور نموده و گرد جهان برآمده، و از آنکه دریای چین

گفته غرضش سفیدی افق تواند بود که شعله آفتاب از زیر زمین آن را بر اطراف می نماید، و از آنکه گفته تا در شهر یمن غرض از یمن عقیقی بودن شفق و حوالی آن است تا فضلا را چه بخاطر عاطر دریا مقاطره راه یابد؟ امید که از خطای خاطیان که شرح چنین نمودند درگذرند و به عیوب کلام بیسر انجامان ننگرند.

بیت ۲۲

خامه تیر از کمان بهر نظام زمان

در کمر توامان یافته در عدن

خانه عطارد از بروج سنبله و جوز است، و صورت جوزا چون بشکل دو کودک برهنه واقع شده اند ایشان را توأمان نیز گویند چون در شب مقرر است که هر برچی زیب کواکب دارد و به گوهرهای انجم خود را می آراید اکنون ناظم بدان قصد می گوید که تیر که عطارد است از قوس قصد جوزا نموده که خانه اوست و از کمر وی درهای کواکب را یافت و بسوی نظام زمان بدان گوهرها شتافت یعنی چون هر کوکبی به خانه خود قرار گیرند عالم را نظامی پیدا شود و منسوبات آن کواکب را کامی حاصل آید.

بیت ۲۳

دایره اژدها بر تن گردون کمند

نایره فرقدان در چه هامون شطن

از دایره اژدها غرضش دایره ی افق است که بر گرد زمین برآمده بر تن گردون همچون کمند پیچیده، و فرقدان آن دو کوکب را گویند که در بعضی اشعار اسم ایشان فرقدین نیز واقع شده چنانکه مولانا عبدالرحمن الجامی می فرماید:

نظم:

خدام مرقدش بسرم گر نهند پای

حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین

که غرض علو درجه است. و شطن در لغت ریسمان دراز را گویند که بر دلو و غیر هم بسته باشند. و هامون که به معنی دشت است چنان کوه و هامون می گویند مکان مجنون بود.

هر آینه معنی آن شد که اژدهای افق بر تن گردون حلقه کرده و نور فرقدان که خط شعاعی از خود جدا کرده مانند رسن در چاه هامون شب بسته تا یوسف مهر را از چاه برآرد.

بیت ۲۴

ماهی چون پیلتن گشته پلنگینه پوش

کژدم چوب پشن رسته دو افعی ز تن

غرض از ماهی برج حوت است و پیل تن لقب رستم زال که همیشه پوست ببر و پلنگ پوشیدی اکنون برج حوت را با کثرت کواکب به رستم پلنگینه پوش تشبیه می کنند و کژدم که برج عقربی است او را به نیزه پشن تشبیه کرده که از تن خود دو افعی سرهای نیزه نموده که آن دو سر از یک بدن رسته اند و تشبیه نیزه به عقرب شعرا بسیار کرده اند و از آن جمله است که شعر:

از بهر دوزخ خصم رمحت چه مار و چه عقرب

گه نیش کوبد از دم گه زهر ریزد از لب

و جنگ سنان گیو و پشن مابین شجاعان شمشیر فن بغایت مشهور و معروف است.

هر آینه

معنی آن شد که برج حوت چون رستم پلنگ پوش شد و برج عقرب چون نیزه پشن از بدن خود دو افعی رسته بقصد زنگی شب.

بیت ۲۵

قبه خضرا بوصف هم صدف و هم گهر

قامت جوزا بشکل هم صنم و هم ثمن

قبه گردون و وضع این جام سرنگون را هم به صدف و هم به گهر تشبیه کرده: صدف باین معنی بود که درونش از کواکب پر گوهر است، و گهر بدان معنی که از کثرت کواکب گویا یکدانه گوهر ازهر است. و دیگر گوهر جوهر را نیز گویند و جوهر بودن فلك مقرر که قابل خرق و التیام نیست، و جوهر بسیط است. و نیز به فلك گوهر به واسطه تدویر و صنع مدور او توان گفت اما دلیل اول اقوی می نماید از سایر ادله که مذکور گشت. و مصرع «قامت جوزا بشکل هم صنم و هم ثمن» چنان باشد که جوزا برج ذو جسدین است و صورت آن چون دو سر طفل از یك بدن برآمده و چون دو گل از چمن سر زده و آنکه قایل قصیده می فرمایند «هم صنم و هم ثمن» یعنی یکسر او چون صنم بود و یکسر او چون ثمن که در لغت بت پرست است.

بیت ۲۶

جسم شب تیره را هم برص و هم جذام

چشم شب خیره را هم سبل و هم و سن

غرض از جسم شب فلك است که هرگاه سیاهی شب را شخصی تصور کنیم جلد بدن او فلك تواند بود که از کواکب بدن شب بعلت برص و جذام معلول گشته، و سبل سفیدی را گویند که در چشم می افتد و همان غرض نقش کواکب است که مردمک سیاه فام شب بطریق سبل

[صفحه ۴۸]

عارض گشته. و سن در لغت به معنی تاریکی شب است و گمراهی را نیز گویند، فی الواقع در این

مرتبه چشم کواکب بتاریکی شب قیرگون مقرون گشته.

هر آینه معنی آن شد که جسم شب خیره از کواکب بعلت برص گرفتار و چشم شب تیره به مرض سبل و تیرگی افکار بود، تا ارباب بصیرت را چه بخاطر رسد.

بیت ۲۷

بر فلک و بر هوا ریخته و بیخته

لؤلوی لالا بکیل عنبر سارا به من

این بیت لف و نشر مرتب است یعنی از کواکب بر فلک لؤلؤی لال بکیل ریخته، و بر هوا عنبر سارا به من از شب بیخته، و کیل در لغت پیمانه ی گندم و سایر دانها را گویند. و غرض از لؤلؤی لال دری بلند قیمت است، یا گوهری که مثل نداشته باشد و لالای مکرر صیغه ی مبالغه در نفی مثل خود. و در این بیت زیاده از این تحریر و تقریر باعث تصدیع و تسطیر است.

بیت ۲۸

مهر بخوناب گرم غرقه شده چون حسین

صبح بالماس قهر کشته شده چون حسن

در اثنای صفت شب ماتم دارد و اشک کواکب گوهربار ماتم اهلبیت رسول مختار و اشک ریختن شهیدان به دیده ی خونبار بخاطر ناظم رسیده و پایه کلام را بدان ذیل از روی محبت کشیده که غرضش از غرقه شدن مهر بخوناب پنهان گشتن آفتاب است در شفق که مانند سبط نبی و میوه ی باغ ولی آن لاله شکفته چمن شهادت و آن غنچه خون بسته باغ امامت اباعبدالله الحسین رضی تعالی عنه آفتاب نیز چهره ی نورانی از شفق بخون ارغوان پنهان کرده دیگران شفق را بخون شهداء بسیار تشبیه کرده اند چنانکه مولانا کاتبی می فرماید:

نظم:

این سرخی شفق که برین چرخ بی وفاست

هر شام عکس خون شهیدان کربلاست

و از صبح که بالماس قهر کشته شده غرضش ظاهر نگشتن آفتاب است. و الماس قهر ستار ها خواهند بود که بر چرخ حکاك فلك ظاهر گشته از او تشبیه صبح نورانی بدان آفتاب عالم روحانی سرو چمن اصطفی و سبزه ی حدیقه ی فاطمه زهرا امام حسن المجتبی نموده که

از سـموم سـموم شـهادت چهره اش چون عقیق افروخت، و لوح جبین سیمینش از اثر زهر خوردهای الماس اندوخت اگرچه بر غنچه لعل لبش از زهر زمرد فنا نمایان بود اما به جهت رضای معبود جوهر تیغ

[صفحه ۴۹]

زبان به شکر شکر می گشود و در کشتزار نص ان الله مع الصابرین دانه ی صبر و تحمل می درود.

نظم:

صبر و بلا مایده ی اولیاست

توشه این ره همه درد و عناست

هر آینه معنی بیت آن شد که مهر به خوناب شـفق چون امام حسـین غرقه گشـته و صـبح به زهر الماس سـتاره چون امام حسـن شهید شده که یکی لاله باغ مصطفی، دیگری سرو چمن مرتضی بود.

بیت ۲۹

این شده چون عقل و روح لقمه انواع نقل

وان شده چون جد و باب طعمه ارباب ظن

از الفـاظ «این و آن» غرضـش وجود شـریف این دو سـرو بوسـتان جنـان است و این دو دسـته ریحان باغچه رضوان یعنی یکی چون عقل و روح لقمه انواع نقل احادیث و موعظه صحیح گشته که نیشکر نصیحتش لقمه قوت و قوت دلها بودی، و آن یکی چون جـد و بابش که حضـرت نبی و علی اند طعمه انواع ظن شده که بعد از مشاهده معجز کفار به آن حضـرت ظن سـحر می بردند و از ایشان سخنهای ناشایست سر می زد که اکنون نهال تذکره ی او میوه ی بی ادبی بار می آورد.

هر آینه معنی این بیت آن شـد یکی چون عقل و روح از نقل قوت دل و قوت جان می بخشـید، و یکی چون جـد و باب لباس طعن و تشنیع نااهلان را بقامت رعنا می کشید و می پوشید.

بیت ۳۰

هرکه دمی با شما رطل گران نوش کرد

دیده عقلش ندید دل به بلا مرتهن

مرتهن طوطی سـتاننده را گوینـد، و کسـی را نیز گویند که رهن گذاشـته بود مالی را یا اسـبابی را و اینجا بدان معنی واقع شده زیرا که می فرمایـد هرکه بـا شـما رطـل گران محبت و اخلاـص بلب ادب درکشـید دیـده ی عقـل او هرگز دل خـود را به بلا

مرهون ندید یعنی به هیچ گونه غم گرو نگشت و بدام محنت گرفتار نیامد.

هرکه با چون توئی بنوشد می

دل او کی شود گرو با غم

بیت ۳۱

سایه ذات خدای پایه فر همای

پاره نفس رسول چاره کت حزن

چون مقرر است که سایه بوجود اصل ملاقی است فی الواقع از ایشان نزدیکتر به حضرت بیهمتا وجودی نتوان یافت زیرا که از بطن فاطمه زهرا بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند، و آدم خلیفه

[صفحه ۵۰]

الرحمن که خلعت خلقت الانسان فی احسن تقویم دربرداشت و از نور خلافت و تکریم و کرمنا بنی آدم بر سر افسر می گذاشت با اینهمه شبنمی بود از چمن آن گل و رشحه ای بود از مستی جام آن مل زیرا که حدیث کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین خط تفوق بر همه انبیا کشیده در ظن ملک الرحمن آرمیده، هر آینه سایه ی خدا نیز از وی به فرزندان او رسیده و قایل سایه ی ذات خدای بدان معنی گفته، و پایه فر همای نیز اشارت است بر رفعت ایشان. و از پاره ی نفس رسول غرض آن است که فرزند فرزند نیز جگر گوشه است. و چاره ی کت حزن که واقع شده کت در لغت کسالت و گرانی آمده.

هر آینه معنی آن

شـد که ایشان سایه ذات خدای بودند و پایه عالی داشـتند و جگر گوشه رسول و میوه ی دل بتول بودند و دیدن ایشان کسالت و حزن را از دل بردی، و نظاره رخسار ایشان گلهای شادمانی بر جویبار زندگانی پروردی.

بیت:

چون رخش بینم که از پیشم خرامان بگذرد

حزن رخت از ملك دل بندد غم از جان بگذرد

بیت ۳۲

درهم انگیخته مرهم آمیخته

از نمک امتحان و ز جگر ممتحن

این بیت لف و نشر مرتب است از صنایع شعری و مصرع اول مسجع، و معنی آنکه در سکه خانه امتحان درمی که ازاو انگیخته شـد زر کامـل عیـار بود چنانکه در روز بلا در صف شـهدا از درد و عنا ننالـد و نقش رضای حضـرت باری را بر لوح ضـمیر و صفحه دل منیر بقلم تقدیر کشید به مضمون این کلام خجسته فرجام،

نظم:

خواه صلای خوف زن خواه بشارت امان

هر چه رضای تو بود هست رضای من همان

و مرهم آمیخته بود از جگر ممتحن یعنی امتحان کرده که جهت ریش محنت مرهم صبرش بموم تحمل آمیخته و ممزوج گشته بود.

هر آینه معنی این بیت آن شد که در دار الضـرب امتحان سـکه درم صبرش تمام بود، و در کارگاه جگر خواری باده امتحانش بکام.

نظم:

ما بغمش داده دل و خاطریم

هرچه ز دلدار رسد شاکریم

[صفحه ۵۱]

بیت ۳۳

خورده جگرهای خویش بر خطواتش زمین

کرده ستمهای سخت بر حلواتش زمن

یعنی زمین بر خطاهائی که نسبت بدان ذات شریف و عنصر لطیف نموده از لاله جگرهای خویش می خورد که چرا بدان سرو آزاد این بیداد کردم، و ستم های سخت که حلوات شهد طاعتش زمان نافرجام کرد از فلک کاس های زهر می نوشد که چرا آب بلب تشنگان کربلا ندادم.

نظم:

همیشه دجله بسر کف زنان ز حیف و دریغ

که قطره ای شهیدان از آن نشد تعیین

و معنی لفظ زمن هنگام و وقتست

هر آینه معنی آن شد که زمین بر خطائی که نسبت بدو کرد که شین راجع آن است جگر خویش می خورد که زمان بر حلوات شهد زندگانی او ستمکاری پسندید.

بیت ۳۴

شاهد لولاک را روضه ی پاکش سکون

زاهد افلاک را حضرت پاکش سکن

غرض از شاهد لولاک گوهر وجود پاک آن صاحب اسرار ماعرفناک است که خط لولاک لما خلقت الافلاک از دیوان رسالتش ورقی است، و اطباق سپهر نه رواق از دفاتر علو مراتبش طبقی حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بر سر روضه پاک آن میوه ی دل بتول سکون و قرار است چنانکه پدران بر سر خاک فرزندان شهید می نشینند و خون میگریند.

نظم:

فلك با صد جفا در خاک کرد آن گوهر پاکت

همان بهتر که همچون شمع سوزم بر سر خاکت

و زاهد افلاک را با اشک سیاه بر سر خاک حضرتش دل بستگی و قرار است چنانکه منزویان چمن روحانی با یاد محبوب

جانی نوح های زار است.

هر آینه معنی بیت آن شد که حضرت رسالت را بر روضه ی پاک وی سکون است و زاهد افلاک با گلشن خاکش مقرون

بیت ۳۵

حاسد شوم اخترش مرده ولی در

قاصد بد گوهرش زنده ولی در کفن

غرضش از حاسد ایام یزید پلید است که اختر شومش باعث غروب کوکب منیر خورشید تنویر

[صفحه ۵۲]

امام گشت و آخر خودش به عذاب الیم هلاک شد. آورده اند به نقل صحیح که یزید را در آخر عمر مرضی پیش آمد که آنرا خواره اندرونی گویند که روزی هزار بار آرزوی مرگ در دلش میگذشت اما از کمان قهر فضا و قدر تیر مرگش میسر نمی گشت. ع: «به مرگ خویش راضی گشتم و آنهم نمی بینم» میگفت. روزی یکی از حکما یزید را گفت که هیچ میدانی که ترا مرض چیست و نیش و ریش درون را باعث کیست؟ یزید گفت از کثرت نیش و

درد خبر دارم اما از حقیقت آن حال غافل و ناهوشیارم فی الحال حکیم مقدار نخودی موم انگبین را برشته باریک بسته بدو داد گفت سر ریسمان را گرفته این موم را فرو بر تا بر تو راز درونت از بیرون آشکار گردد و یزید به قول حکیم موم را فرو برد و سر رشته را بدست نگاه داشت بعد از زمانی سر رشته را کشیده موم را بیرون آوردند دو عقرب سیاه بر آن موم چسبیده بود از حلق او بیرون آمد حکیم گفت یا ابا الحکم دانستی که ریش درونت به کدام نیش آراسته است و حجره ی تاریک ضمیرت بزخم کدام جانور پیراسته گفت آری والله که بدین ریش و بدین نیش گرفتارم مدت مدید فریادها میکرد تا بمرد. ع این است سزای آنکه آنش عمل است» و هرگاه خداهند عقرب را از سوراخش بیرون آرند به همین دستور عمل باید نمود که در محبت موم آن شوم بی اختیار است. و بدام چشمهایشان شهد مایل و گرفتار در صحرای دپستول و ششدر کودکان عرب جهت بازی طرب علی الدوام با عقرب این عمل می نمایند که بسیار مشاهده رفته.

القصه معنی بیت آن شد که حسد کننده بر جاه و ولایت تو به عذاب الیم هلاک شد و آن ناکس که قصد چون تو شاه یاز ولایتی نمود در حین زندگی مرده چون کرم پیله درون کفن بود.

نظم:

کسی که بر تو پسندید دام درد و محن

بزندگی شودش پیرهن چو پیله کفن

بیت ۳۶

اسم تباهیست ظلم نزد هنر بر امام

نام الهیست حشو نزد خرد برد لن

اگر فضلاء و علما گویند که اینچنین ذاتی دریغ که بدست نا اهلی

تباه شد این سخن بر آن حضرت ظلم است زیرا که جام بقای جاودانی نصیب بزم قرب زندگانی آن حضرت است و نزد هنرهای معجزات جد و آبادی وی این همه جزوی نه کلی است و مثال این آن است که نام الهی و یکتائی و نامتناهی بودن حضرت باری را نزد خرد به دلایل ثابت نمایند و آن پیش اهل حال بزیب مقال حشو

[صفحه ۵۳]

است زیرا که آنجا اوست دلیل عقل نگنجد که ذات بی مثالش خود را به میزان طبع افلاک خرامان نسنجد که ان الله لغنی عن العالمین (العنکبوت - ۷).

نظم:

عالمانی که ترا میجویند

هر یک از عجز و قصور این گویند

ماند کم چیز که مفهوم نشد

آخر اسرار تو معلوم نشد

گرچه با علم و بیان متصفند

بر ندانستن خود معترفند

زیرا که بر وحدانیت و یکتائی حضرت باری دلایل احتیاج نیست بلکه برهان دراین باب هرزه درایی و خود رأیی است، چنانکه سرچشمه علماء و فضلاء امام فخرالدین رازی علیه الرحمه ادا می نماید که هفتاد و دو دلیل جهت وحدانیت رب جلیل تأمل نموده بودم و روز تعطیل سیر کنان بدامن کوه ساری چون نسیم بهاری گذر کردم شبانی را دیدم که گوسفندان می چرانید، با خود گفتم که من عمری به دلایل و برهان عقلی بر وحدانیت معبود پی برده ام و علم واجب تعالی حاصل کرده ام و هنوز در دریای حیرت ما عرفناک گرفتارم و از اندیشه لا احصی ثناء علیک دل افکار، آیا این شبان روزی رسان خود را به چه کیفیت می شناسد و آفریننده ی خود را چگونه می داند پیش شبان رفته گفتم خدای خود را چگونه می شناسی؟ گفت چنانکه فرد و بی مانند است،

گفتم اگر بتو کسی گوید که خدای دو تواند بود، هیچ دلیلی داری که رفع این سخن نمائی و پرده از وحدانیت حق بگشائی؟ گفت این چوب شبانی را چنان بر سر آنکس می زنم که سرش دو می شود و مغزش چون سخنش پریشان می گردد، و من هیچ دلیلی چنین قاطع و برهانی چنین ساطع نیافتم که بیخ شجر اعتقادش در زمین دل پای محکم کرده بود که بصربصر دلایل عقلی از جای نمی رفت و عرق نمی گشود.

نظم:

تو بیدلیل درین ره مرو ه نشناسی

خدای را که درین ره دلیل نادانیست

بیت ۳۷

برد مرا بارگیر بر سر هنجار طوس

راهبری چون صراط راست روی چون لجن

این بیت گریزگاه است و بر سر تعریف ممدوح رفتن است که میگوید مرا بارگیر بر سر راهی بود که آن راه طوس بود که غرضش مکان دفن آن گنج ولایت و آسمان هدایتی یعنی علی ابن

[صفحه ۵۴]

موسی الرضا است. و لجن در لغت عبارت از بیداری است و بی خوابی و شب زنده داری.

هر آینه معنی آن شد که مرا بارگیر طلب از بیداری شب بر سر راه طوس برد زیرا که راه مستقیم داشتم و راهبری چون بیداری و شب زنده داری پیشوای من بود.

نظم:

بیصلای سحری مرغ چمن بیدارست

حاجت بانگ زدن نیست دل آگه را

بیت ۳۸

کشتی دریای خاک لنگر بیت شواک

در جبل و در مغاک خار خور و خاک کن

این بیت مسجع در تعریف شتر آن شاهسوار ملک عرب است که سهیل آن چنین از کوه ناقه باعث انواع طربست. غرض که سطح خاک را به دریا تشبیه نموده که کشتی آن دریا بواسطه قطع مسافت جمازه باشد و به مناسبت کشتی او را لنگر نیز می گوید. و لنگر به معنی کرانی است. و خانه شواک و شوکت اشارت به بزرگی اوست که عبارتست از وقار و تمکین شتر حضرت امام که در جبل و در مغاک یعنی در کوه و مکان گودال، خار می خورد و بار می برد.

نظم:

جهانگردی حلیمی بردباری

ز گلزار جهان قانع نجاری

هر آینه معنی بیت آن شد که جمازه ی آن حضرت کشتی آسا بود که به دریای خاک رفتار می نمود با همه گرانی و بزرگی در جبل و مغاک تاخته از گلزار قناعت به خار خورسندی ساخته بود.

بیت ۳۹

کرده ز خارا خمیر همچو امیر غدیر

و ز کف او پرفطیر پشت تنور دمن

قصه خمیر حضرت امیر غدیر آنچنان بود که وقتی اصحاب راشدین به غزا می رفتند از آبادانی دور افتاده گذار ایشان به کوهی افتاد که از زاد و توشه هیچ چیز یافت نمی شد اصحاب و احباب از آتش جوع تنور معده را افروخته یافتند و چون لاله در آن به قرصهای سوخته راضی گشتند علی سرچشمه ولایت به یمن معجز حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم پاره ای از سنگ خارا در زیر دست خمیر نمود و بر تابه ی خاک چند پخته باب ولایت گشود و آتش جوع یاران را بدان فرو نشانید و جمعی را

بر آن کوه از گرسنگی رهانیـد و این خـارق عـادت از دیـگ جوش و خروش آن بحر ولایت مشـهور و معروف است چنانکه گفته اند.

[صفحه ۵۵]

نظم:

چو دست شاه ولایت ز سنگ بهر محب

نمود برطرف پشته قرص نان نرگس

و دراین بیت که معنی گفته می شـود جمـازه را در مرتبه ی که صورت فطیر از نقش دست و پـای چون بـدر منیر می نمایـد به امیر غدیر تشبیه کرده که این نیز از صورت قدمها نان زیبا می نمود.

و دمن در لغت صحرا و پشته و نشان سرای را گویند.

هر آینه معنی آن شـد که زیر پـای جمـازه او خـارا خمیری بود که از آن بر تنور دشت و پشـته و صـحرا صورت نـان ظاهر می گشت.

بیت ۴۰

زنگی تفج قوی ترک میان شگرف

گردن او چون کمان سینه او چون مجن

غرض از زنگی تفج جمازه ی سـیاه موی است، و تفج بلند برداشـتن پیرهن را گویند و دراین مرتبه بلندی جل او را تشبیه بدان می نمایـد که شخصـی پیراهن را بلند برداشـته باشد. و از ترک میان در تعریف غرضـش کمر باریک ترکان موی میان سـیمین انـدام است. و شـگرف در لغت به معنی خوبست. و گردن او را که چون کمان گفته غرض قوس اوست. و سـینه ی او را مجن می گوید و بسپر تشبیه می نماید.

هر آینه معنی آن شد که شتر زنگی موی ترک میان سپر سینه قوس گردن که خوب و بی مانند بود.

بیت ۴۱

تافته ریسمان گیسوی دنبال او

او بحریر خطا درزی سوزن شکن

بـافتگی و تـافتگی موی شتر ممـدوح را می گویـد و تعریف می فرمایـد که چون گیسوی خوبان از دنباله می کشـید و از حریر خطـا غرضـش جـل او یـا موی چون حریر او توانـد بود و به مناسـبت حریر خطـائی او را دراین مرتبه درزی سوزن شـکن گفته بواسطه خارها که در وقت خوردن میشکند.

هر آینه معنی آن شد که جمازه ایشان با گیسوی تافته چون ریسـمان از دنباله به نازکشان در حریر خطا درزی سوزن شکن بود در بازار گلستان.

بیت ۴۲

ناردوان در فراز آب روان در نشیب

باد وزان در کتام خاک گران در عطن

تیزی و تنـدی رفتـار شـتر را صـفت می نمایـد که در فراز رفتنماننـد آتش تنـد بـود، در نشـیب رفتـار نمـودنماننـد آب روان مسارعت می نمود. و کتام جمع کتم است یعنی در جاهای پنهان همچون باد

[صفحه ۵۶]

می وزید، و عطن خوابگاه و آرامگاه شتر است. یعنی چون خاک در خوابگاه خود گران و ساکن بود.

و صنعت این بیت یکی آنجاست که عناصر اربعه را در تعریف شتر به احسن وجه نقاب از چهره گشاده مانند این بیت که،

نظم:

دشمن آتش نهاد بادپیما را بگوی

خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد به جوی

بیت ۴۳

شسته بصابون دوش باقی اشنان چاشت

بوقلمون دلش بی کسل و بی شجن

غرض از صـابون دوش عرق شتر است در محـل راه رفتن و کف ظاهر کردن که چون صابون از دوش او کف نمایان و بر کوه پشتش برف چون سـیماب هر سو آرمیـده و وقت چاشت را که سـفیدی و روشـنائی روز در آن محل زیاده می باشـد با شـنان تشبیه کرده که همان کار صابون می کند و از اجزای وی است که آنرا چوغان نیز گویند.

هر آینه معنی آن شد که بکف چون صابون عرق دوش خود سفیدی اشنان چاشت را از لباس روز شسته یعنی برطرف نموده و محو کرده و کمال مبالغه واقع شده در سفیدی کف دوش جمازه آن ولایت آوازه. و بوقلمون مرغی است به انواع رنگها آراسته و دل شتر را که بخوردن و چرا کردن گلهای رنگارنگ بهار طراوت شعار مملو است بدان مرغ بوقلمون تشبیه کرده دیگر می فرماید که دل وی از کسل که

کاهلی است و شجن که بازداشتن است فارغ بود.

بیت ۴۴

روغنش اندر جوال تعبیهای کتف

گردنش اندر چرا قائمه ای از برن

غرضش از روغن در جوال کوهان کتف شتر است که گویا جوالی بود پر از روغن که تعبیهای کتف اشارت است بدان و گردن او را در وقت چرا قائمه ای از برن گفته. و برن ماهتاب را گویند که اشارتی است برخسار تابناک و چهره ی چون نور پاک آن امام همام که بر فراز آن شتر سوار گشته و از عارض چون ماهتاب پرتو بر قایمه گردن آن شتر انداخته و او را نورانی ساخته برین تقدیر گردن شتر را قائمه شعاع مهتاب گفته که غرض خطوط نورانی قمر است غالبا معنی روشن و ظاهر گشت تا فضلا چه فرمایند؟

بیت ۴۵

لقمه اندام حرب خرقه آرام ضرب

چون مه مشکین عذار چون بت سیمین ذقن

[صفحه ۵۷]

تعریف جرأت جمازه می کند که گویا لقمه ای بود که از اندام حرب جدا گشته بود و خرقه ای بود که در وقت ضرب آرام داشت و بی طاقت نبود و چون کوه بردبار بود و در یک بیت گذشته که تعریف موی او چون زنگی کرده حالا نیز مه مشکین عذار اشارت بدان حال است و در اصل او چون جرم ماه سیاه است و نور از آفتاب اقتباس میکند گویا که بدان سبب نیز مه مشکین عذار ناقه آن زبده ی احرار را میگوید، تا بخاطر صافی دلان فضل و کمال چه انتقال نماید؟

بیت ۴۶

نیک رفیقی چو عمر خوب حریفی چو جان

نادره ای چون مراد بوالعجبی چون سخن

همان تعریف جمازه است که نیک رفیقی بود همچو عمر روان، و خوب حریفی بود همچو جان و جنان، و وجودی نادر بود چون مرا یعنی آنچنان کم میسر می شد، و بوالعجب بود مانند سخنان که میگذرد. و به سخن تشبیه کردن جمازه جهت استحکام شعر و استخوان بندی کلام منظوم و منثور نیز تواند بود.

بیت ۴۷

نضنضه او رضا داده سر اندر قضا

عشق مدیح رضا بسته چو بر خویشتن

در لغت نضنضه نشخوار حیوانات سم شکافته است به وزن مضمضه که به معنی غرغره است. غرض که تعریف می کند نشخار او رضای مخلوقات بود که سر اطاعت از هیچ کودک ضعیف و حیوان نحیف در نمی پیچد که با وجود بدن قوی بردباری کار وی است و شیوه ی اطاعت شعار وی چنانکه در باب حلم آمده،

نظم:

دید یکی موش بصحرای غور

اشتری از صاحب خود مانده دور

جعد مهارش شده در پاکشان

همچو خم طره ی حوری و شان

رفت بصد حرص مهارش گرفت

تا بدر خانه قرارش گرفت

گفت با شتر که درآ میهمان

خانه ی من خانه تست این بدان

مسکن من ساز منیر از قدم

گاه نشین گاه خرام از کرم

گفت بدو اشتر بیخانمان

کای بدرون خوانده مرا میهمان

چون بخرامم بچنین خانه ای

من شترم لیک تو دیوانه ای

خانه ی تو خانه من چون بود

کی بصدف گنجش جیحون بود

هر که کند پادشهی میهمان

در خور او بایدش انداخت خوان

کار بزرگان همه با آبروست

وصلت خردان نه بایشان نکوست

در ره حرص آمده چون موشکی

نیست درینجا سر یکموشکی

راه اجل چون روی ای مستمند

دل بهزاران طمع و حرص بند

باز پس آیا چه بود حال تو

صد شتر حرص ز دنبال تو

ساز سبک بار خود

ای نیک رای

زانکه در مرگ بود تنگنای

خیز اسیری و سبک بار شو

پرده گشای همه اسرار شو

این همه از بردباری و رضای شتر که نوشته شد جای تعجب است از کیفیت حالات وی بر حدی عرب و شوق عجب به نص والی الابل کیف خلقت در وی صفات اولیا است و به شیوه ی قناعت بر خوان رضاست چنانکه از امام رضا نیز نقل است که برو ظاهر شد که انگور مسموم است اما جهت مراد خصم به رضا کوشید و تن به قضا داده آن زهر را نوشید. اکنون دراین بیت گویا اشارتی بدان حال شده که می فرماید جمازه وی از گلزار رضا سر به قضای خدا داده عشق مدح کننده ی رضا را بر خویشتن بسته یعنی او را نیز می ستایند چنانکه مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی در مدح آن سر دفتر اولیای نامی گوید

نظم:

علی ابن موسی الرضا کز خدایش

رضا شد لقب چون رضا بودش آیین

هر آینه به رضای یاران معنی این بیت از پرده خفا چهره گشا گشت.

بیت ۴۸

مه رخ مات از نفاق بدر هلال از محاق

کعبه دور از نفاق بدر هلال از محاق

و حضرت امام رضا چون سلطان ملک ولایت بود و موت و فوت ایشان از نفاق مشرکان روی نمود و الفاظ شه رخ مات زرین بساط بدو منسوب گشت و با آنکه ذاتش بدری بود کامل و بدر از نزدیکی آفتاب هلال می گردد اما این بدر از محاق که دوری است هلال گردید یعنی ماه عمرش را بر فلک زندگانی زوال کاستن دست داد و ذات شریفش چون کعبه آمال بود. که از دیار خود دور گردید و رخسار نورانیش که عیدی بود بعید

از وطن افتاد. آورده اند که دوری امام

[صفحه ۵۹]

رضا علیه التحیه و الثناء از مـدینه چنان بود که مأمون علیه اللعنه نامه ها نوشت و پیغام ها داد با امام که می بایـد چون آفتاب از یثرب بجانب این تیره بختان گذاری نمائی و این دیار را به شـرف نور حضور مشرف فرمائی که همه ملک از آن تست و رعایا و بزرگانش همه تابع امر و فرمان تو و اگر قبول فرمائی مأمون نیز بنـده ای از بنـدگان تو باشد و کمینه ای در سلک غلامان تو گردد. حضـرت امـام رضـا بطوع و رغبت قبول نموده رضا به قضای رب جلیل داد و از مـدینه شـریف رحیل اختیار نمود ابواب سفر بر مـاه رخسـار گشاد، و به اولاد و اتباع که اکثر امام زاده ها بودنـد با درایت و هر یک نوری بر سـپهر ولایت و کوکبی بر فلک هدایت وصـیت نمود که ای فرزندان مأمون بطلب ما نامها فرسـتاده اول من پیش رفته مقام را معلوم نمایم که در صحرای اختلاط آیا خار نفاقی از زمین دلهای تیره ی ایشان سر می زند یا گلهای موافقت از چمن انسانیت ایشان می روید آنگاه جهت شمـا کس خواهم فرسـتاد ایشان را نویـد دیار خراسان داد خود متوجه دیار خراسان شدنـد چون مأمون ازاین حال خبر یافت به اسـتقبال شـتافت تمام حکومت دیار خراسان را بدو تفویض فرمود و خود بر آسـتانش مانند وزرا می بود، حضـرت امام از نفاق اهـل ظلاـم غافـل جهت امـام زادگان کس فرسـتاد و بـدیشان مژده مناصب داد چون امام زادگان متوجه پایه ی سـریر مملکت خراسان شدند و خاطر مأمون لعنه الله از همه جانب جمع شده به تفرقه آن کواکب مضی که

هر یک سلطان صورت و معنی بودند اجازه داد و به انگور مسموم قصد آن معصوم نمود جهت اولاد و اتباع ایشان نیز بهر دیار حکم قتل روانه نمود مجموع آن گوهرهای اصداف نبوت بخاک تیره برابر گشته هدف تیر بلا و لاله شهید باغ رضا شدند.

ای خاک اگر سینه ی تو بشکافند

بس گوهر قیمتی که در سینه ی توست

هر آینه کعبه دور از دیار عید بعید از وطن بنابرین حکایت و مبنی برین روایت است که در غربت بدان میوه ی شجر نبوت این جفاها گذشت.

بیت ۴۹

در صف میدان حرب جمجمه مرکبش

نان و دل و قوت جسم با نمک ذوالمنن

جمجمه در لغت قفای دریا و چوب پاره و مکان پر لای قابل غرقه گشتن را گویند و به معنی جام ته بته نیز آمده است و اینجا بدان معنی است زیرا که جای پای شتر را که بر روی هم می افتد بدان تشبیه نموده و بدان مناسبت به نان دل قوت جسم اشارتی رفته، و نمک آنرا از صاحب منت یعنی

[صفحه ۶۰]

حضرت عزت اراده می نماید که ذوالمنن عبارت از آن است.

هر آینه معنی آن شد که در صف میدان جنگ جای پای جمازه ی او نان دل و قوت و قوت جسم بود که به نمک منت آمیخته و پخته گشته بود.

بیت ۵۰

عصمت پالوده را روغن و صافیش جام

تهمت آلوده را دردی فانیش دن

از عصمت پالوده غرضش عصمت پاک و صافیست که از غبار لوث پاک و بیغش نه آنکه بظاهر عصمت باشد و در باطن آلوده که در عبارت جام روشن صافی اشارت بدان گشته، و تهمت آلودگی که نسبت بدان مطهر نمایند چون دردیست که در خم فانی است یعنی بقائی ندارد و خیال لوث بر چنان طاهری بر لوح زندگانی جز نقش فنا نمی گشاید،

نظم:

ذات تو پاک مظهر جود و کرامتی

از تهمت حسود نداری ندامتی

برخاستی خاست قیامت ز قامتت

حاصل که در لطافت و خوبی قیامتی

هر آینه معنی بیت آن شد که عصمت مطهرش در جام صافی تقوی از تهمت آلودگی مبرا بود و در خم فانی جلوه نما که دن اشارت بهمان خم است.

بیت ۵۱

او بسر کوثر است چشمه از آنجا گشاد

چشمه از ابروی او بر گذر انجمن

این بیت اشارت بدان است که امام رضا علیه الثناء با جمع دوستان در بیابانی واقع شدند که آب نایاب بود همه توجه به امام توسل به ملک علامه نمودند آن حضرت به برکت معجزات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم به گوشه ابروی مبارک اشارت به زمینی نمودند که آنرا شکافته چشمه چون آب حیات و به طعم و شیرینی چون نبات بر آن زمین ظاهر گشت و مجموع اصحاب سیراب گشته ناقه چون آب روانش از آنجا گذشت.

هر آینه معنی آن شد که جای او بسر کوثر است که اشارتی به بهشت و باشارت ابروی چون ماه وی در گذرگاه چشمه چون آفتاب ظاهر گشت و ذکر تحسین آن حضرت بر زبانها گذشت.

بیت ۵۲

سلسله معجزش داشت بزنجیر و زنگ

مالش نیرنگ را ضیغم دشمن فکن

[صفحه ۶۱]

غرض از سلسله ی معجزش متواتر و مسلسل بودن معجزات ایشان است که به ثبوت پیوسته و نیرنگ خصم روباه صفت او را می فرماید که آن سلسله معجز چون شیری بود دشمن فکن و روباه خصم را درهم شکن یعنی آن ضیغم که شیری است بزنجیر و زنگ آراسته مالش گوش حیله دشمنان دهد و روباه مکر ایشان را درهم شکند،

نظم:

معجزت هست همچو شیر دغا

کافکند خصم را بسر پنجه

دست نیرنگ هرکه بگشاید

ساعد خویش را کند رنجه

بیت ۵۳

تا بتو قربت نجست و ز تو عنایت نخواست

ز افعی چوبین نکرد صاحب سلوی دهن

صاحب سلوی موسی علیه السلام است که آیت من و سلوی بر گم گشتگان بادیه بغی و عصیان بواسطه دعای مستجاب ایشان نازل شد و آن قصه در قصص الانبیا مرقوم گشته و ازاین بیت غرض قایل آن است که موسی علیه السلام با همه پایه قرب ملک علام تا با تو قربت نجست و از تو عنایت نطلبید چوب عصا در دست او چون اژدها دهان باز نکرد.

و آنکه فرموده ز افعی بین دهن نکرد غرض همان دهان گشادن عصا است که به برکت معجز آن حضرت جمیع ساحران را و ادوات سحر ایشان را فرو برد که بعضی از بزرگان اهل سحر از وادی ضلالت بیرون آمده بدین معجز اقرار بدین او کردند.

بیت ۵۴

با تو برآمیخت راز عطسه آدم شبی

مغزش از آن غنچه کرد کار نگار ختن

مشهور و معروف است که چون قالب آدم صفی علیه السلام را به انواع علم و حکمت تخمیر نمودند که به نص و کرمنا بنی آدم مظهر آینه ی ذات و مظهر تفاصیل صفات یافته چون شاهد روح در قصر دماغش مکان یافت عطسه زده از خواب بیدار شد و محرم پرده سرای دیدار گشت غرض که قایل قصیده مدح امام می نماید که آدم علیه السلام تا شبی به آثار فیض تو آمیخته و به محبت تو انگیخته نگشت مغزش از غنچه زار چون نگار ختن معطر نگردید. و غرض از نگار ختن خوشبو و مشکین بودن ایشان است که به زلف سیاه مشک بیزند و به خال شبرنگ غالیه انگیز. و لفظ راز که دراین بیت واقع شده آن

راز سر ازل است که نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

[صفحه ۶۲]

و سلم در جبین آدم بود و محبت فرزندان او با جانش مقارن و همدم.

نظم:

در روز ازل عشق تو آمیخت بجانم

دوری ز غم عشق تو هرگز نتوانم

بیت ۵۵ – ۵۶

مادر انگور را کز دل برهان خویش

داد ز پستان غیب بر در بستان لبن

قنبر آنم که گفت قصه او بارها

پیش ذلیب از ذهاب تا نستاند ثمن

این دو بیت پیوسته بهم اند و وابسته به یکدیگر و آن نیز قصه منبع ضیا امام رضاست که پیش از زهر نوشیدن درون انگور این واقعه برو پوشیده و مستور نمانده بود که خود در باغ رفته خوشه انگور را با ذلیب نام باغبان پرورش می داد و زبان به ستایش می گشاد. و در کتاب کشف الغمه که اکثر احوال ائمه است آمده که مأمون خلیفه باغبانی داشت که باغ انگور او را رونق دادی و گوش تاکها را به خوشهای انگور گوشواره های لعل نهادی همیشه امام رضا علیه السلام پیش باغبان رفته زنهار و الف زنهار این خوشه انگور که دراین تاک است مفروش و ثمن آنرا مگیر که نصیب من خواهد بود و از آنجا مرا درجات خواهد فزود که برو ظاهر بود که در آن خوشه انگور زهر خواهند نهاد و بخورد وی دهند که آن باعث شهادت و میوه ی پر حلاوت او گردد و از آن تاک درجات عقبا و پایه ی اعلا حاصل نماید آخرالامر مأمون علیه اللعنه بدان انگور پر زهرش به درجه شهادت رساند چنانکه گفته اند.

نظم:

انگور زهر خورده چه دادی تو با امام

میخانه کعبه ساز و وضو از شراب کن

بنابرین حکایت امام فخرالدین رازی علیه الرحمه

می فرمایـد که غلامـ آنم که گفت قصه خود را به تکرار که لفظ بارها اشارت بـدانست پیش ذلیب که باغبان بود تا بهای آنرا نسـتاند یعنی نفروشد و ثمن آنرا نگیرد که از بوسـتان قضا و قدر و لعل لب وی به زهر این الماس آمیخته شده بود و این خوشه عنب از غیب بنام وی انگیخته گشـته که به عوض جام فراغت شـربت شـهادت چشید و از آن تاک انگور اینچنین شرابی به آن مشتاق بزم غفور رسید،

نظم:

کنند جمله ز انگور باده عشرت

ترا ز لعل جز الماس در جگر نخلید

[صفحه ۶۳]

و لفظ ذهاب به معنی زنان آمـده که استر ذهبک و مـذهبک یعنی پنهان دارید زر خود را از مردمان و مذهب خود را و ذهاب را که زنانند.

و دیگر ذهاب به معنی ستایش خود نیز آمده چنانکه بیت

میستائی خویش را زاهد ز عشقت رنگ نیست

چون ذهب در چهره نبود این ذهاب از بهر چیست

و اینجا بدان معنی است.

هر آینه شـرح بیت آن شد که غلام آنم که چند بار پیش ذلیب با سـتایش خود گفت از ثمن نگرفتن در بهای آن خوشه انگور که بدو شهید شد،

نظم:

پادشاهانی که در ملک ولایت سرورند

قاتل خود را بدست خویشتن می پرورند

بیت ۵۷

حوصله دشمنش حاصل حجت نداشت

خارش نر مادگی تازه شدش چون زغن

حوصله قوتی است در انسان که بدان قوت صبر و تحمل و طاقت راز نهفتم حاصل آید اکنون دشمن ممدوح را می گوید که جهت انکار و دشمنی حجتی نداشت و بر اینحال حوصله نیز نداشت که بی اختیار ازاو سر میزد و زراعت نفاقش نه از روی مردی سبز گشته بود بلکه از ابر نامردی زنگ بسته

بود و خوش هـای بی دانه ی کثافت از نهادش سـرزده و عبارت خارش نر مادگی که گفتهماننـد زغن آن است که می گویند که غلیواژ شش ماه ماده و شش ماه نر می باشد اگرچه اکثر حکما بدین قول قایل نیستند و می گویند هرچه از اول خلقت نر یا مـاده واقع شـد تـا آخر عمر بهمـان منوال باشـد اما جهت تمثیل این ماده را بسـیار بسـته انـد چنانکه صاحب معنوی امیر خسـرو دهلوی می فرماید،

نظم:

بهر این مردارگاهت هست زاری گاه زور

چون غلیواژی که شش مه ماده و شش مه نر است

هر آینه معنی بیت آن شد که حوصـله دشـمنت حجتی بر دشـمنی تو نداشت و خار خار دشـمنی و دوستی تو او را چون غلیواژ بعلت مادگی و نری گرفتار کرد، تا فضلا چه فرمایند؟

بیت ۵۸

کرده در ابنای جنس فاتحه نام او

آهن و پولاد موم، آتش سوزان سمن

این بیت نیز مبنی بر حکایت است از آن شهسوار میدان هدایت که آورده اند یکی از محبان امام

[صفحه ۶۴]

را بعـد از شـهادت وی حبس نمودنـد و زنجیر گران بر گردن و پایش نهادنـد و او را در خانه ای که حبس نموده بودنـد آتش زدند که دایم مناقب امام گفتی و درهای مدح اولاد رسول سـفتی، بعد از امر سوختن خانه چون آن فقیر بیگناه از اینحال آگاه شد مناجات نمود که یا رب بحق آن امامی که از انگور زهرآلود چهره به باغ شهادت گردآلود کرد و بحق رضای آن رضا که به تقدیر تو موافق گشته به داغ دوری فرزندان و مفارقت جان راضی شد که مرا ازاین بند گردان خلاصی ده و آتش سوزان را به محبت اولاد خلیل خود

بر مـن گلسـتان کـن، همانـدم به کرم مجیب دعـوه المضـطرین (الـدعاء) بنـدهای آهن چـون مـوم نرم گشت و از آن آتش بلا بخاک جسم آب محبت زده چون باد از آن ورطه خلاص شد که بیک سر موی وی مضرت نرسید.

نظم:

من چگویم قدر وی چونست در نزد جلیل

زانکه باشد دوستانش را مقامات خلیل

هر آینه معنی بیت آن شـد که در بنـای حبس از تأثیر دعا و فاتحه نام او آهن و فولاد نرم گشت و لطافت شـرار آتش از سـمن زار گذشت.

نظم:

رهی نمی برم و چاره ای نمیدانم

بجز محبت مردان مستقیم احوال

بود که صدرنشینان بارگاه قبول

نظر کنند به بیچارگان صف نعال - یا علی -

بیت ۵۹

ابروی طاقت چراست جفت زره از گره

لاله لعلت ز چیست رخ همه چین در سفن

این بیت گویـا در محل الم امام است که از زهر قهر ایام بر جبین مبارک ایشان چین ظاهر گشـته که می فرمایـد ابروی طاق تو چرا از گره الم با زره بهم جفت گشت و از جفت اینجا غرض مثل است که جفت هر چیز از مثل او می باشـد. دیگر می گوید لاله ی لعل تو بر رخ چرا شکنهای محنت ظاهر ساخت با آنکه سـفینه بودی جهت نجات مسـلمانان که از سـفن غرضش جمع سفینه است که حـدیث مثل اهـل بیتی کمثل سـفینه نوح من رکب فیها نجاد من تخلف عنها هلك دلیل آن است یعنی اهلبیت من همچو سفینه ی نوحند که هرکه پناه بدیشان نبرد در غرقاب ضلالت هلاك شود و ساحل نجات نیابد.

هر آینه معنی بیت آن شد که ابروی طاق تو چرا با گره چون زره جفت و همدم بود و لاله

رخسار تو چرا چون

آب چین پیدا کرد با آنکه وجود تو سفینه بود بهر نجات مؤمنات.

بیت ۶۰

نیست ابد را بحکم بی تو روان گنج حکم

نیست ازل را بقطع بی تو روان هیچ فن

دراین بیت ازل و ابد را صفات و بیان می کند که ما بین مردم مثالی هست که می گویند فلان کار به حکمی این نوع است یعنی لازم کرده شده و حکم که در اول مصراع واقع گشته بر آن منوال است که می فرماید نیست ازل را بحکم بی تو روان هیچ حکم یعنی حکم وی بحکم تو وابسته است، دیگر می فرماید نیست ابد را به قطع بی تو روان هیچ فن یعنی روز آخر به قطع تعلقات که در وقت وفات همه کس را دست می دهد آن نیز بی فنون تو نیست و نوك قلم قضای مضمون رای اونی. تا فضلا را چه بخاطر رسد.

بیت ۶۱

آخر این صدره را نغمه نعت شماست

لحن خوش راه راست هر سحری بر فنن

غرضش از آخر صدره که فرموده اول این قصیده صدر سخن است که اکنون بدامان کشید و به آخر انجامید و می فرماید نغمه نعت شماست لحن خوش آینده و راه راست دل رباینده هر سحری بر فنون سخن سازی و عبارت پردازی.

هر آینه معنی آن شد که ختم کلام به نغمه نعت شما اتمام یافت که لحن خوش و راه راست بر فن سخن و از قید لفظ سحر غرض محل فیض صبحگاه و اشارتی بدل آگاه است چنانکه به یك بیت بر شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در سحر درهای فیض باز شد و به سبب آن بیت توحید با ملائکه همراز گشت.

بیت ۶۲

راست بگو کج نشین دار حدیثی بره

در دهن ازراع چیست چون تو نداری برن

دراین بیت نیز آفتاب اشکال طلوع نموده و ماهتاب معنی ندانستن آشکارا گشته بهر حال دست از رشته معنی آن کوتاه نتوان کرد، و به عذر لنگ روی با راه نتوان آورد، اکنون بقدر طاقت شروعی در مضمون آن می رود بدان که برن در لغت زمینی را گویند که در آنجا تخم افشانده باشند و بخاك بپوشند که عرب آن چوب پهن که بدان دانه می پوشند تبان گوید و دراین بیت غرض ناظم بطریق موعظه در آخر این قصیده فضیلت خاموشی است که دانه سخن را در مزرع دهان گاهی پوشیده

و پنهان باید داشت و هر دانه سـخن که باشد در پیش طایران سخن چین نباید نهاد زیرا که گفته اند صحه الانسان حفظ اللسان مقرر و معین است در نظر تیز بینان که تا از

راستی چون سرو در گلزار سخنوری علم توان کشید چه لازم نهال کج دروغ نشاندن و از جوی نا راستی آنرا آب دادن.

نظم:

چه بتوان راستی را خرج کردن

دروغی را چه باید درج کردن

چه صبح صادق آمد راست گفتار

جهان در زر گرفتش محتشم وار

آن است که صاحب معانی امام عالم صمدانی فخرالدین رازی فرموده است: راست بگو کج نشین دار حدیثی بره یعنی راست باید گفت اگر همه کج نشسته باشی سخن را براه راست باید آورد.

و مصرع دوم آنکه اگر دانه سخن را در مزاریع دهان نتوانی پوشیدن پس چرا آغاز سخن می کنی که بر ضبط آن قدرت نداری که لفظ برن اشارت به زرع پوشیدن است. تا فضلا را چه بخاطر رسد؟

امید که اگر خطائی در تقریر معانی باشد به ذیل عفو در پوشند که آدمی از سهو و خطا خالی نیست.

نظم:

که آدم هیچ بی سهو و خطا نیست

خطا بر حضرت بیچون روا نیست

بیت ۶۳

خصمک فی ما مضی وان قضی نحبه

ینتقم الله منه دونک لاتعجلن

و خطاب مستطاب به ممدوح که حضرت امام رضا باشد می کند و اشارت به قاتل او می فرماید که خصم تو بر هر خیز که بر آن گذرد در زمان هلاک شدن و نحب به معنی موت است که نص کلام ملک علام از آن خبر میدهد و منهم من قضا نحبه. دیگر می فرماید در مصرع دوم که خدای تعالی از او انتقام می گیرد و تو توقف کن و شتاب مکن ینتقم الله منه دونک لاتعجلن همان معنی دارد که مذکور گشت.

تنبیه: از نوک کلک قضا و نتایج عالم بالا مقرر است که چون کسی عداوتی با شخصی بنیاد کند رخنه در بنای خانه

دین و دنیای خود می اندازد و قصر اقبال و پایه جلال خود را از تندباد

[صفحه ۶۷]

حادثات با خاک یکسان می سازد به تخصیص با اولاد کرام رسول انام صلوات الله و سلامه علیه که غرض از آفرینش کاینات ذات پاک و طاهر آن صاحب لوای لولاک لما خلقت الافلاک بود جهت حطام دنیائی که خاک بر سر آن روسیاهی ابد را قبول نمایند نعوذ بالله من غضب الله هر آینه در بساط پر نشاط گردون و بر تخته لوح کارگاه تلون بوقلمون به احتیاط قدم باید نهاد و دیدهای حروف طمع را بر هر مکان خطیر نباید گشاد و به منصوبه بازی لعبتان زنگاری و به مایه پایه اعتبار بی اعتباری بر سمندر عونت جولان کنان اختیار از دست نباید داد، و به فرزین بند حوادث اسب تأمل پیش کرده قبل از فیل ماتش راه بیدق نجات نباید گشاد و صراف آثار مقدار سرمایه ی خود را به معیار میزان خرد نسنجیدن شیوه کامل عیاری و پاک کرداری نیست بلکه عاقل آن است که سنگ محک تجربه روزگار را پیش دست نهاده آنچه از نقد کاینات بدست آید بر محک آزمون زده عیار آمیخته را از خالص و کامل از ناقص فرق نماید.

نظم:

به دکانچه عمر چندانکه هستی

چو استاد صراف دانا و عاقل

خرد ساز سنگ محک تا بدانی

زر خالص از قلب و ناقص ز کامل

بخیه خرقه شرح این قصیده بدامان رسید، و رشته لباس دوختن این معانی به پایان کشید، با مداد خامه شکسته و دوات دهان بسته امید که رفتار قلم به رقمی که باعث عصیان و ندم باشد جاری نشود.

تعلیقات

این بود شرح عبداللطیف شیروانی بر قصیده ی منسوب

به فخررازی در مدح و منقبت امام علی بن موسی الرضا - علیهماالسلام - که به نحو تمام و کمال نقل کرده ایم. نگارنده در تصحیح این نسخه بسیار زحمت کشیده است، و از کثرت مشاکل و مشاغل فرصت دست نداده است که به سراغ نسخه ای دیگر از آن در کتابخانه ها تفحص کند، لعل الله یحدث بعد ذلک امرا. در پیرامون برخی از عبارات آن گوییم:

۱- نام رساله به «حل ما ینحل» شاید از روی فروتنی شارح باشد، بدین معنی که آنچه را در شرح ابیات قصیده گفته ایم برای دیگران هم میسور است و یا مراد این باشد که بدین شرح

[صفحه ۶۸]

اختلاف آراء و اقوال دیگران در بیان ابیات قصیده منحل و مرتفع می شود. و یا شارح اشاره به عجز خود کرده باشد بدین نظر که هر آن عقد معنایی را که به فهم ما گشودنی است، گشوده ایم، چنان که در آخر شرح ابیاتی چند بگوید:

«تا فضلا را چه بخاطر رسد؟»، و در آخر شرح بیت یازدهم گوید: «تا فضلای موشکاف را چه به خاطر رسد؟»، و در آخر شرح بیت بیست و ششم گوید: «تا ارباب بصیرت را چه به خاطر رسد؟».

۲- شارح بدون هیچ دغدغه و وسوسه قصیده را از امام فخرالدین رازی می داند، چنان که در دیباچه شرح گفته است: « ... قصیده مشهور امام العالم العاقل الکامل الفاضل العارف به اسرار ربانی، و کنوز رموز گنج سبحانی امام فخرالدین رازی ... »؛ و نیز در شرح بیت پنجاه و ششم گوید: « ... بنابراین این حکایت فخرالدین رازی - علیه الرحمه می فرماید ... »؛ ولکن قاضی نورالله شهید در مجلس دوازدهم مجالس

المؤمنين (چاپ سنگی رحلی - ط ۱ - ص ۵۰۸)، و هدایت در مجمع الفصحاء (چاپ سنگی رحلی - ط ۱ - ج ۱ - ص ۳۷۶) آن را از ابو المفاخر رازی می دانند.

قاضی فرماید: «فخر الشعراء ابو المفاخر رازی - رحمه الله علیه - در تذکره دولت شاه مذکور است که او را یکی از استادان می دانند، و ورای شعر و شاعری او را انواع فضایل است، و اشعار او بیشتر بر طریقه لغز واقع شده و این صنعت او را مسلم است و در مناقب سلطان الانس و الجن علی بن موسی الرضا - علیه التحیه و الثناء چند قصیده دارد جمله مصنوع و متین، أما آنچه شهرتی عظیم یافته و اکثر شعرا در تتبع و جواب او اقدام نموده اند مطلعش این است:

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن

اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیراهن

و اکابر مطلعها در این باب گفته اند ... ».

و بعد از آن قاضی گفته است: «و منتخب تتمه آن قصیده که از روی اختصار به آن اقتصار می نماید این است: صفحه صندوق چرخ ... »، و سی و پنج بیت از آن قصیده را نقل کرده است.

و بعد از بیت بیست و پنجم قصیده، این بیت را نقل کرده است که شرح شیروانی فاقد آن است:

چون ز شب اندک گذشت قرعه دو ساعت ز روز

پیک خور آسان نموده راه خراسان به من

و بعد از بیت سی و یکم قصیده، این بیت را نقل کرده است که باز شرح شیروانی فاقد آن است:

[صفحه ۶۹]

هم خطواتش کریم هم درجاتش عظیم

هم حرکاتش رفیع هم سکناتش حسن

و همچنین بعد از بیت چهل و یکم قصیده این

بیت را نقل کرده است که باز شرح شیروانی فاقد آن است:

آب تک و بادپای پنبه خور و جاله خواه

گل طرب و خاردوست گرگ تک و پیلتن

و نیز در آخر قصیده این بیت را نقل کرده است که تخلص شاعر «ابو المفاخر رازی» در آن آمده است که شرح شیروانی فاقد آن است:

گفت مفاخر بخوان معنی بیتش بدان

تا که چه گفت است او ز اول و آخر سخن

و هدایت فرماید: «فاخر رازی، اسمش ابو المفاخر بوده، به روزگار دولت غیاث الدین محمد بن ملک شاه سلجوقی ظهور نموده، از فضلاء و علماء و شعراء گوی مسابقت ربوده، از اشعارش جز این چند بیت طلوعیه در میان نمانده: بال مرصع بسوخت ... »

و سیزده بیت این قصیده را نقل کرده است، و بیت سیزدهم آن در شرح شیروانی نیامده است که همان بیت منقول از مجالس قاضی بعد از بیت چهل و یکم قصیده است، جز این که بدین صورت است:

آب تکی بادپای پره زن دانه خای

گل طلب خار دوست کرگدن گرگ تن

عبارات ابیات این سه نسخه را، اختلاف بسیار است. سخن در این است که در نسخه یاد شده در تصرف نگارنده، شارح مذکور پس از شرح قصیده، ابیات مشکل چندی را از خواجه حافظ و امیر خسرو دهلوی و امیر شاهی و درویش دهکی و شیخ کمال و خواجه سلمان و ظهیر فار یابی و سلمان ساوجی و نظام و کمال خجندی و کاتبی نیشابوری، شرح کرده است، چنین ادیبی، شعر و شاعر و دیوان شناس قصیده مذکور را به امام فخررازی نسبت داده است چنان که اشعار شعرای یاد شده را بدانها؟!.

احتمال تحریف نساخ هم سخت

قوی است که به علت اشتهار امام فخررازی و انس و آشنایی به نام او، ابو المفاخر فاخری رازی به امام فخررازی تحریف شده باشد. علاوه این که در هیچ یک از تذکره ها در بیوگرافی امام فخررازی، این قصیده را بدو نسبت نداده اند و حکایت نکرده اند و کسی بدان تفوه ننموده است، و همه از ابو المفاخر رازی دانسته اند.

در تذکره دولت شاه سمرقندی فقط یک بیت مطلع قصیده را: «بال مرصع بسوخت ... »

[صفحه ۷۰]

آورده است. (ص ۳۸ - ط ۱ بمبئی) و گفته است: «ذکر استاد الشعراء ابو المفاخر رازی، در روزگار سلطان غیاث الدین محمد ملک شاه بوده، و دانشمند کامل و شاعری فاضل بوده - تا این که گوید: در مناقب سلطان الاولیاء و برهان الأتقیاء علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء چند قصیده دارد جمله مصنوع، أما آنچه شهرت دارد و اکثر شعراء در جواب آن اقدام نموده اند، بیت: بال مرصع بسوخت ... ».

۳- در آخر شرح بیت اول گوید: «و اینجا از یوسف گل پیراهن، غرض لباس آل شفق تواند بود ... » مراد از آل، رنگ آل است که به معنی سرخ نیم رنگ است که رنگ شفق را به آل تعبیر کرده است. و در سطر بعد گوید: «و از گریبان آن پیراهن آل چون غنچه سر بدر کرده ... ».

۴- در شرح بیت ششم قصیده گوید: «چنانکه شیخ گفته: شعر، نه بیتی شتر بر حدی عرب ... » این شیخ جناب عارف بزرگوار سعدی است که در حکایت بیست و پنجم از باب دوم گلستان در اخلاق درویشان، فرموده است.

ظاهر این است که کلمه «سعدی»

از قلم کاتب افتاده است. در شرح بیت نوزدهم نیز بیتی را از آن بزرگوار نقل می کند، و در شرح بیت شصت و یکم آشکارا او را نام می برد.

۵- در آغاز شرح بیت نوزدهم قصیده گوید: «و تک در لغت به معنی دویدن آمده که گفته اند: نظم، سمند باد پا ... » گوینده شیخ اجل سعدی است که در اوائل باب هشتم گلستان در آداب صحبت، فرموده است:

به چشم خویش دیدم در بیابان

که آهسته سبق برد از شتابان

سمند بادپا از تک فروماند

شتربان همچنان آهسته می راند

۶- در شرح بیت سی و هشتم قصیده گوید: «زیرا که بر وحدانیت و یکتایی حضرت باری دلایل احتیاج نیست ... »، در بند چهارم دفتر دل گفته ام:

چو ابراهیم و یوسف باش ذاکر

جناب حق تعالی را به فاطر

که بی دور و تسلسهای فکری

بیابی دولت توحید فطری

ترا صد شبهه ابن کمونه

نماند خردلی بهر نمونه

ببینی بی زهر چون و چرایی

خدا هست و کند کار خدایی

ولکن در توحید مفضل، حضرت امام صادق علیه السلام جناب ارسطو - رضوان الله علیه - را به

[صفحه ۷۱]

بزرگی یاد می فرماید که وی مردم را از برهان وحدت صنع به وحدت صانع خوانده است. آری ترازوی راستین سنجش

درست از نـادرست و محـک سـره از ناسـره علم میزان است؛ و برهـان رهنمـای عقل تا به سـر منزل ایقان است؛ و مقام محمود آدمی ادراک حقـایق اشـیا به نحو شـهود و عرفـان است. رسائـل مـا به نام «انه الحق»، و «وحـدت از دیـدگاه عارف و حکیم» و «قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند» حق هر ذی حق را در وحدانیت باری اداء کرده اند.

قلم در رد معرفت فکری زدن، و خط بطلان

به منشورات براهین عقلی کشیدن، و دین الهی و فلسفه الهی را جدای از هم داشتن و پنداشتن ستمی بس بزرگ است. اولیای دین ما - علیهم السلام - در مقام احتجاج و استدلال به طریق فکر و نظر اقدام می فرمودند چنان که دو کتاب احتجاج طبرسی و احتجاج بحار دو سند زنده و دو شاهد عادل اند؛ بلکه قرآن کریم به سه قسم برهان و خطابه و جدال احسن امر به دعوت فرموده است که: «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن» (سوره نحل - آیه ۱۲۶. (.

۷- در شرح بیت سی و هشتم قصیده گوید: «این بیت مسجع در تعریف شتر آن شاه سوار ملک عرب است ... » و در دو سه سطر بعد گوید: « ... که عبارت است از وقار و تمکین شتر حضرت امام که در ... ». شگفت این که شارح این چند بیت را در مدح و تعریف شتر حضرت امام رضا - علیه السلام - دانسته است و حال این که شعر قبل آن این بود: «برد مرا بارگیر بر سر هنجار طوس ... » و این شیوه ای پسندیده بود که مادحان در اثنای مدح ممدوح، مرکب سواری خود را نیز می ستودند که بارگیری خوش اندامی چنین بوده است و راهواری خوش رفتاری چنان.

مثلا امیر معزی در مدح ابوطاهر سعد بن علی مستوفی، در قصیده نونیه به مطلع: «أی ساربان منزل مکن جز در دیار یار من ... » بیسراکش را - یعنی شتر سواریش را - می ستاید:

پیوسته از چشم و دلم در آب و آتش منزلم

بر بیسراکی محملم در کوه و صحرا

گامزن

هایل هیونی تیزرو اندک خور و بسیار رو

از آهوان برده گرو در پویه و در تاختن

و همچنین چند بیت بعد آن در وصف و مدح شتر سواریش که بسیار زیبا وصف کرده است.

و نیز استاد منوچهری دامغانی در مدح سپه سار مشرق علی بن عبیدالله صادق، در قصیده نونیه به مطلع: «شبی گیسو فروهشته بدامن ... » کمیتش را – یعنی اسب سواریش را – می ستاید:

[صفحه ۷۲]

مرا در زیر ران اندر کمیتی

کشنده نی و سرکش نی و توسن

عنان برگردن سرخش فکنده

چو دومار سیه بر شاخ چندن

دمشق چون تافته بند بریشم

سمش چون ز آهن و پولاد هاون

۸- در شرح بیت یازدهم گوید: «چون آفتاب بر اوج فلک رسد که آن را نصف النهار گویند ... » اوج معرب اوگ به لفظ هندی است در مقابل حضیض، اوج دورترین نقطه از منطقه خارج مرکز شمس نسبت به مرکز زمین است؛ و حضیض نزدیکترین نقطه از آن، نه بدان گونه که شارح گفته است. نگارنده را میدان بحث در اینجا وسیع است ولکن به همین اندازه اشارت کفایت است.

۹- در شرح بیت چهل و هشتم قصیده گوید: «حضرت امان از نفاق اهل ظلام غافل ... » اسناد غفلت به امام معصوم حجت الهی، سخنی ناصواب و خلاف رأی اولو الالباب است. مسأله علم سفرای الهی را در نوشته های دیگر به تحقیق تحریر کرده ایم، و در نکته ۹۵۸ کتاب هزار و یک نکته به بعضی از وجوه آن اشارتی نموده ایم. مستفاد از عبارات شارح این است که مسلمانی امامی و به مذهب اثنا عشری بوده است، جای شگفتی است که با این وجود چگونه تعبیری آنچنان را به حجت

خدا روا داشته است؟!.

۱۰- در شرح بیت شصت و یکم قصیده گوید: «چنانکه به یک بیت بر شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ... » این واقعه شیرین دلنشین را قاضی نورالله شهید در مجلس ششم مجالس المؤمنین در شرح حال شیخ اجل سعدی بدین گونه نقل فرموده است:

«یکی از مشایخ منکر وی بود، شبی در واقعه دید که درهای آسمان گشوده شد و ملائکه با طبق های نور از آسمان نازل شدند، پرسیدند که این چیست؟ گفتند برای سعدی شیرازی است که بیتی گفته که قبول حضرت حق سبحانه و تعالی افتاده، و آن بیت این است:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقی دفتری است معرفت کردگار

آن عزیز چون از واقعه درآمد در شب به در زاویه شیخ سعدی رفت که وی را بشارت دهد، دید که چراغی افروخته و با خود زمزمه می کرد، چون گوش کشید شنید که همین بیت می خواند» (چاپ اول سنگی رحلی - ص ۳۰۳).

پاورقی

[۱] الفهرست (تصحیح استاد سید عبدالعزیز طباطبایی) ص ۲۶؛ آقای طباطبایی نوشته اند که سمعانی در «التحبیر» شرح حال شخصی را با نام «ابو المفاخر رازی» آورده که با شخص مورد نظر ما تطبیق نمی کند.

[۲] ذریعه، ج ۹، ص ۵۰.

[۳] تذکره الشعراء (تصحیح: محمد رمضانی تهران، ۱۳۳۸)، صص ۶۱ - ۶۳. عوفی این داستان و اشعار مربوط به آن را به ضمیمه ی ابیاتی دیگر به فضل الله خواری نسبت داده است نک: لباب الالباب (تصحیح براون) ص ۲۷۸ - ۲۷۷؛ قزوینی در تعلیقات (ص ۳۶۱) سخن دولت شاه را آورده است. لازم به یادآوری است که فضل الله خواری در نیمه دوم قرن ششم می زیسته در حالی که

ابو المفاخر در نیمه ی نخست آن بوده است، قزوینی در آثار البلاد شعر مزبور را به خواری نسبت داده است؛ نک: آثار البلاد، ص ۳۶۴، ۳۶۳.

[۴] مجمع الفصحاء، (تهران ۱۳۳۹)، ص ۹۳۶.

[۵] هفت اقلیم، ج ۳، صص ۳۴ - ۳۵.

[۶] مجالس المؤمنین، ج ۲، صص ۶۱۶ - ۶۱۴.

[۷] مجالسن النفائس (تصحیح علی اصغر حکمت)، ص ۳۲۳.

[۸] نشریه نسخه های خطی، ج ۷، ص ۲۵۰.

[۹] فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی، ج ۱۳، ص ۳۰۶۶.

[۱۰] فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی، ج ۱۷، صص ۴۱۹ - ۴۱۷ ش ۹۵۹۶.

[۱۱] نشریه نسخه های خطی، ج ۷، ص ۲۵۰، ۲۴۹.

[۱۲] فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی، ج ۱۳، ص ۳۰۶ و نک: فهرست نسخه های خطی فارسی، ص ۱۲۴۵.

[۱۳] روضه الشهداء، تصحیح محمد رمضانی، تهران ۱۳۳۴، ص ۱۶۴.

[۱۴] همان، ص ۲۵۷.

[۱۵] همان، ص ۲۳۳.

[۱۶] همان، ص ۲۱۰.

[۱۷] همان، ص ۲۲۳.

[۱۸] همان، ص ۲۲۹.

[۱۹] همان، ص ۲۴۲.

[۲۰] فهرست میکروفیلمها، ج ۱، ص ۶۴۴.

[۲۱] نشریه نسخه های خطی، ج ۷، ص ۲۵۷.

[۲۲] فهرست نسخه های خطی کتابخانه ای آیهالله مرعشی، ج ۱۵، ص ۲۴۴.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹